

نقش دانش و شناخت در زندگی روزمره، مقایسه موردی: (خانواده‌های تحصیلکرده و کم‌سواد تهرانی)

مرتضی منادی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۶/۳

چکیده

هدف مقاله حاضر، از طرفی، بررسی تفاوت و رابطه دانش و شناخت در حوزه آموزش عالی، است از طرف دیگر، به دنبال مشاهده نمود دانش و شناخت در زندگی روزمره افراد جامعه می باشد. دانش مجموعه اطلاعات منسجمی است که در مورد یک موضوع خاص می باشد. در حالی که منظور از شناخت یا معرفت یعنی اینکه فرد به دانش به دست آمده باور داشته باشد و بتواند آن را در زندگی روزمره به کار ببرد. برای این کار، فرد می بایستی توانایی پردازش اطلاعات و دانش کسب شده را داشته باشد. دانش پس از تبدیل به شناخت در سبک زندگی افراد عینیت می یابد. به زبان دیگر، فقط هوش ادراکی تعیین کننده شکل و مسیر زندگی افراد نبوده، بلکه هوش هیجانی نیز در این امر نقش مهمی ایفا می کند.

با روشی کیفی و در پی مصاحبه های طولانی با تعدادی از خانواده های تهرانی (مردان و زنان) که به صورت کاملا تصادفی انتخاب شدند، مطالب

مطرح شده را مورد بررسی قرار دادیم. این خانواده ها در دو منطقه شمال و جنوب تهران ساکن بودند.

طبق نتایج به دست آمده از پژوهش حاضر، افرادی که دارای دانش بالایی هستند، الزاما دارای شناخت خوبی نبوده، به عبارتی، دانش این گونه افراد در زندگی روزمره شان عینیت نیافته است. بر عکس افرادی که دارای دانش علمی بالایی نیستند، ولی به همان دانش اندک معرفت پیدا کرده اند. در نتیجه، اثر این شناخت و معرفت را در زندگی روزمره آنان می توان مشاهده کرد. واژه های کلیدی: دانش، شناخت، معرفت، هوش ادراکی، هوش هیجانی و سبک زندگی.

مقدمه

گذر از جوامع سنتی به جوامع مدرن یا پیچیده و یا صنعتی، تغییرات اساسی و بنیادی در عرصه های مختلف حیات اجتماعی جوامع به وجود آورده است. در این رهگذر، تمامی نهادهای اجتماعی نظیر نهاد آموزش و پرورش نیز دچار دگرگونی شده است. از جمله تغییرات در این گذار، از سویی، نیاز به مهارت های آکادمیک (مستند و رسمی) و، از سوی دیگر، اجباری شدن امر آموزش و پرورش برای تمامی آحاد جامعه بوده است که در هر دو حالت نهاد آموزش و پرورش با این امر درگیر شده و به فعالیت در این زمینه ها پرداخته است. همچنین، تعدادی از افراد جامعه جدای از آموزش رسمی، سعی در بالابردن سطح آگاهی و دانش خود به شکل خودآموز و یا در گذر از کلاس های خصوصی هستند.

هدف نهاد آموزش و پرورش در ابتدای امر آموزش دانش، سپس بالا بردن سطح آگاهی ها و شناخت های افراد جامعه مد نظر بوده است که هم افراد از این آگاهی ها و دانش ها مهارت بهتر زندگی کردن را بیاموزند و هم جامعه بتواند به کمک نیروهای مردم خود در راستای پیشرفت و توسعه پایدار گام بردارد.

به عبارتی، امر آموزش و پرورش که از ابتدای دبستان آغاز و تا پایان دانشگاه تداوم دارد، چند هدف را دنبال می کند. اولاً، می بایستی استعداد های افراد جامعه را شناسایی و

شکوفای کند. ثانیاً، این استعدادها را در حد ممکن به بالاترین سطح ارتقاء بدهد. ثالثاً، فرد همراه و هم‌طراز با این دانش بخصوص در سطح آموزش عالی، به یک شناختی برسد. یعنی، فرد ضمن توان پردازشگری این دانش‌ها، بتواند آنها را در زندگی روزمره‌اش عملی کند. ولی واقعیت امر در بیشتر جوامع از جمله در جامعه ما خلاف این را نشان می‌دهد. یعنی، همه افراد با دانش بالا از زندگی‌های خوبی برخوردار نمی‌باشند. در حالی که، تعدادی از افراد با دانش کم و یا پایین از زندگی‌های خوبی برخوردار هستند. عوامل متعدد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، حتی سیاسی نیز در وجود تفاوت بین دانش و شناخت در افراد جامعه نقش دارند. ولی ما در این بخش با تأکید بر فرهنگ افراد از منظر جامعه‌شناسی آموزش و پرورش این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بیان مسئله

آیا دانش^۱ با شناخت^۲ یا معرفت^۳ متفاوت است؟ آیا الزاماً دانش به شناخت ختم می‌شود؟ دانش یا علم مجموعه گزاره‌های علمی اثبات شده، واقعی و منطقی قابل قبول حوزه‌ها و مراکز علمی است که ما آنها را می‌آموزیم. به زبان دیگر، دانش مجموعه اطلاعات منسجم، سازمان یافته و سیستماتیکی است که در مورد یک موضوع خاص می‌باشد، مانند دانش ریاضی، دانش فلسفه، دانش پزشکی و غیره. در حالی که، منظور از شناخت یا "معرفت" یعنی اینکه اولاً، فرد به دانش خود باور داشته باشد. ثانیاً، این باور امری صادق باشد یعنی، حقیقت داشته باشد، ثالثاً، بتواند آن را توجیه کند. " (شمس، ۱۳۸۴ : ۵۳). در واقع، افراد به دانشی که می‌رسند، بتوانند در ارتباط با آن هم پردازشگر دانش کسب شده بشوند، هم کاربرد آن را در واقعیت زندگی روزمره بدانند. یعنی، دانش وقتی به شناخت تبدیل شد، فرد فقط با آن موضوع آشنا نبوده، بلکه بر آن مسلط است، آن را باور داشته و از آن در زندگی روزمره استفاده می‌کند، در نتیجه، دارای بینش می‌شود، لذا، زندگی نسبتاً موفق خواهد داشت. در نتیجه، زمانی که دانش به شناخت تبدیل شد، یعنی دانش با

1 - Science.

2 - Connaissance.

3 - Epistém.

عادت واره^۱ اش (بورديو، ۱۹۸۹) عجيب مي شود، يا به ناخودآگاه^۲ اش (فرويد، ۱۹۸۹) که هدايت کننده رفتارهاي او خواهد بود راه خواهد يافت. به عبارتي، تفاوت دانش و شناخت مانند تفاوت بين فلسفه دان و فيلسوف است که اولي صاحب دانش فلسفه است، ولي دومي صاحب شناخت فلسفي است. يقينا فيلسوف که زمان فلسفیدن دارد تفکر فلسفي در روحيات و نوع رفتار او و در زندگيش تأثير دارد. در حالي که فلسفه دان فقط اطلاعات فلسفي داشته و امکان اينکه رفتار فلسفي نداشته باشد وجود دارد. به زبان ديگر، فردي که داراي هوش ادراکي (پياژه، ۱۹۸۱) خوبي است از هوش هيچاني (گلمن، ۱۳۸۰) خوبي نيز برخوردار باشد.

در ارتباط با دانش و شناخت، چهار پرسش يا چهار حوزه پرسش را مطرح مي شود. الف) تفاوتی که بين دانش و شناخت وجود دارد. ب) فرآيند ساختن و تکوين شناخت. در واقع، در ذهن انسان چه مي گذرد؟ چگونه دانش به شناخت تبديل مي شود؟ ج) علل اين تفاوت ناشی از چه مي باشد؟ و د) آیا دانش و شناخت اثرات متفاوتی بر زندگي انسانها دارند؟

در اين مقاله، بحث فرآيند شناخت ملاک نيست. يعني چگونه دانش به شناخت تبديل مي شود، مفاد و محتوای شناخت نيز مطرح نيست، بلکه منبع شناخت (رسمي و غير رسمي) و اثرات و نمود آن در زندگي (مديريت زندگي) مد نظر مي باشد.

از مفاهيم مهمی که در ارتباط با دانش و شناخت و رابطه آن با انسان مطرح می باشد، بحث دانستن و مفهوم آگاهی^۳ يا آگاهی داشتن است. کسی که دانش دارد حتما فرد آگاهی نمی باشد، در نتیجه، آگاهی داشتن به معنی داشتن سواد و علم نمی باشد. بلکه آگاهی مترادف با فهمیدن، درک کردن، خردمند بودن و تعقل داشتن می باشد. "آگاهی بر هوشیاری نسبت به رویدادها يا محرک های محیط و هوشیاری از پديده های شناختی، مثل خاطرات، تفکرات و احساس های بدنی دلالت دارد." (سولسو، ۱۳۸۱ : ۶۵۵) از اين رو، مفهوم آگاهی به معنی داشتن بينش و بصيرت است. در نتیجه، واژه آگاهی مفهومی فردي يا شخصي است. "آگاهی شامل" اطلاع شخصي از جهان است، که مستقيماً در

1 - Habitus

2 - Inconscient

3 - Conscience

دسترس شخصی است که صاحب آن است، به نحوی که در دسترس دیگران نیست." (تریگ، ۱۳۸۴ : ۳۷۹)

رشته ها و دیدگاه های مختلف، هر یک به مسائلی از مفهوم شناخت توجه داشته اند. "روان شناسی شناختی با نحوه کسب اطلاعات از جهان، شیوه بازنمایی این اطلاعات و تبدیل آن به دانش، نحوه ذخیره آن برای جهت دهی به توجه و رفتار سر و کار دارد." (سولسو، ۱۳۸۱ : ۱۷) تعریف شناخت و موضوع مورد بررسی در این زمینه برای جامعه شناسان متفاوت از دیدگاه روان شناسان است. "شناخت برای جامعه شناس هر آن چیزی است که آدمیان شناخت تلقی می کنند. شناخت شامل باورهایی است که آدمیان قاطعانه به آن وفادارند و آن را در زندگی دنبال می کنند. به ویژه، جامعه شناس به باورهایی می پردازد که بدیهی فرض شده اند یا نهادینه شده اند یا گروه های انسانی به آنها مرجعیت داده اند." (تریگ، ۱۳۸۴ : ۵۴) در حالی که، معرفت شناسی^۱ "همان زمینه فلسفی است که امکان ارزیابی باورها را با هدف تشخیص موارد واقعی معرفت از میان ادعاهای معرفت فراهم می آورد." (شمس، ۱۳۸۴ : ۱۸) نگاه ما در باب این موضوع پرورشگری اطلاعات یا توان پرورشگری دانش کسب شده توسط انسانها و نمود آن در زندگی روزمره است.

نمود دانش را می توان در مدارک مستندی (دیپلم، اختراع، اثر علمی یا هنری) مشاهده کرد. در حالی که اگر این دانش به شناخت تبدیل شود، نمود آن را می توان در زندگی روزمره (برگر و لوکمان، ۱۹۸۶) در رفتارها و در سبک زندگی^۲ (بوردیو، ۱۹۹۶) فرد مشاهده کرد. بنابراین، نمود این شناخت ها را در هماهنگی نظر (دانش) و عمل (شناخت) و یا حضور دانش آنان در زندگی روزمره می توان مشاهده کرد. از این رو، مسیر یا مدل تحلیلی : دانش، شناخت و سبک زندگی که در زندگی روزمره عینیت می یابد، بوده که بررسی این ارتباط هدف پژوهش حاضر است.

دو پرسش اساسی، به خصوص در مقطع آموزش عالی، هم زمان مطرح می شوند. اولاً، چرا علمی در جامعه ای رشد می کند ولی در جامعه ای دیگر نمی تواند رشد کافی داشته باشد؟ در واقع، آیا محیط فرهنگی بر پیشرفت و یا پسرفت علمی تاثیر دارد؟ پرسش دوم در این رابطه است که چرا علمی در فردی و در جامعه ای اثرگذار می شود و در فرد دیگر

1 - Epistémologie

2 - Style de Vie

و در جامعه دیگر آن اثر را ندارد؟ پرسش دوم موضوع مورد بحث در مقاله حاضر است. این پرسش ها در حوزه جامعه شناسی شناخت (برگر و لوکمان، ۱۹۸۶) و یا جامعه شناسی معرفت (مولکی، ۱۳۸۴) قابل بررسی می باشند.

مشکلی که جامعه ما در حال حاضر با آن روبرو است، کمبود شناخت است و نه کمبود دانش. دانش را می توان به راحتی (رسمی و غیر رسمی) آموخت. در حالی که، آموختن شناخت بسیار سخت و زمان بر است. در واقعیت امر، نهاد آموزش و پرورش و آموزش عالی ما با شناخت فاصله دارند و اصلا بر پایه این امر برنامه ریزی نشده اند. در حال حاضر، دانش غالبا به صورت رسمی آموزش داده می شود، و تعدادی نیز به صورت خودآموز آن را کسب می کنند. ولی، شناخت بیشتر به صورت غیر رسمی و با کمک تفکر فردی و یا راهنمایی دیگری آموخته می شود. البته شناخت نیز همراه با دانش می بایستی به صورت رسمی آموزش داده شود.

هدف مقاله حاضر بررسی شناخت و مقایسه افراد با دانش آکادمیک (آموزش عالی) و دارای شناخت با افراد بدون دانش آکادمیک و دارای شناخت می باشد. جامعه آماری پژوهش حاضر مردان و زنانی هستند که در قالب خانواده با روش مصاحبه مورد پرسش واقع شدند. متغیرهای پژوهش حاضر دانش و شناخت (مستقل) و سبک زندگی (وابسته) در روزمره گی می باشند که هر یک از این مفاهیم در چارچوب نظری به شکل کامل تعریف خواهند شد.

پرسش های پژوهش

آیا دانش با شناخت متفاوت است؟ آیا الزاما دانش به شناخت ختم می شود؟ چگونه و کجا می توان دانش و شناخت را مشاهده کرد؟ آیا دانش و شناخت در زندگی روزمره انسانها تاثیر جداگانه دارند؟

پیشینه پژوهش

برنارد شارلو (۱۹۹۷) نقش دانش والدین را در پیشرفت تحصیلی دانش آموزان بررسی کرده است. پی یو بورديو (۱۹۷۱) نیز سطح تحصیلات والدین را که غالبا در طبقات مرفه

بالتر است بر پیشرفت تحصیلی فرزندان نشان موثر می‌داند. در واقع، به تعبیر بورديو توزیع نابرابر سرمایه‌های مختلف افراد باعث نتایج نابرابر تحصیلی فرزندان خواهد شد. کلمن^۱ در مورد نقش سرمایه اجتماعی در ارتباط با دانش آموزان و نهاد آموزش و پرورش پژوهش‌هایی را انجام داده است. وی معتقد است که ساختار خانوادگی متفاوت سطوح مختلف سرمایه اجتماعی را برای فرزندان نشان بوجود می‌آورد. یعنی، سرمایه اجتماعی بالا باعث ادامه تحصیل و موفقیت تحصیلی می‌شود. (کلمن، ۱۳۷۷)

در ایران نیز پژوهش‌هایی در زمینه سرمایه‌های مختلف در گروه‌های مختلف افراد جامعه صورت گرفته است که بیشتر به نقش سرمایه اجتماعی و نه سرمایه فرهنگی که واجد دانش نیز هست پرداخته‌اند. نوغانی (۱۳۸۶) در پژوهشی تحت عنوان تاثیر نابرابری سرمایه فرهنگی بر موفقیت تحصیلی دانش آموزان پیش‌دانشگاهی در دست‌یابی به آموزش عالی، در بین دانش آموزان دختر و پسر مدارس دولتی و غیر انتفاعی پیش‌دانشگاهی استان خراسان انجام داده است. یافته‌های این پژوهش با دیدگاه بورديو مبنی بر این که «دانش آموزانی که سرمایه فرهنگی بیش‌تری را از طریق خانواده کسب می‌کنند، احتمالاً در مدرسه موفق‌ترند و در نتیجه شانس بیش‌تری برای رسیدن به سطوح بالای آموزشی در مقایسه با دیگران را دارند»، هم‌خوانی دارد. همچنین، یافته‌ها حاکی است که پس از سرمایه فرهنگی، سرمایه اقتصادی خانواده بیش‌ترین سهم را در آزمون سراسری دانشگاه‌ها (نمره و احتمال قبولی) داشته است.

چارچوب نظری

دانش یا مدارک رسمی و مهارت‌ها، که دانش غیر رسمی هستند، و شناخت‌ها که توان‌پردازشگری می‌باشند، همگی جزء دانستنی‌ها یا آگاهی‌های انسان‌ها می‌باشند. مجموع این دانستنی‌ها، به تعبیر بورديو، سرمایه‌های فرهنگی فرد نامیده می‌شوند. وی معتقد است که انسان‌ها دارای سرمایه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشند. (۱۹۸۹) اما در بین این سه بخش، به باور وی، سرمایه‌های فرهنگی از جایگاه مهم‌تر و اثر

بیشتری نسبت به دو سرمایه دیگر در شکل افکار، در نوع رفتارها و در چگونگی شکل زندگی یا سبک زندگی انسان ها دارد. این سرمایه ها عبارتند از :

سرمایه اقتصادی^۱: مجموع درآمدهای مادی، داشته ها و دارایی های مختلف یک خانواده مانند، مسکن، اتومبیل، کارخانه، شرکت و غیره.

سرمایه اجتماعی^۲: مجموع منافع بالفعل و بالقوه که کنشگران از طریق عضویت در شبکه های اجتماعی و سازمان ها به دست می آورند و کلیه شبکه روابط اجتماعی افراد در جامعه را شامل می شود. البته، در درون این شبکه روابط اجتماعی، به تعبیر کلمن، عناصری وجود دارند که روابط اجتماعی را هدایت، کنترل و شکل می دهند. این عناصر شامل اعتماد، اقتدار، حقوق، تعهد، داشتن اطلاعات، و هنجارها می باشند (کلمن، ۱۳۷۷ : ۶۲، ۷۴، ۷۵). در واقع، کلمن سرمایه های اجتماعی را از منظر اقتصاد نگریسته و پتانسیل های فرد یا گروه در جامعه می داند. (همان، ۷۷ و ۷۸) در حالی که بورديو بیشتر بر شبکه روابط اجتماعی تاکید دارد.

سرمایه فرهنگی^۳: دارای سه بخش می باشد. الف) سرمایه فرهنگی درونی شده که بیانگر چیزهایی است که افراد می دانند و می توانند انجام دهند. در واقع، این سرمایه فرهنگی درونی شده، توانایی های بالقوه ای است که به تدریج بخشی از وجود فرد شده است که به نام عادت واره تجلی می یابد. ب) سرمایه فرهنگی عینی از جمله کالاهای فرهنگی و اشیای مادی از قبیل کتاب و کتابخانه، نقاشی، آثار هنری و عتیقه می باشد. ج) سرمایه فرهنگی نهادی شده، از جمله صلاحیت های تحصیلی (یا همان دانش) که در قالب مدارک و مدارج تحصیلی نمود عینی پیدا می کنند.

در بین سه قسمت سرمایه های فرهنگی، بخش اول مشتمل بر کلیه شناخت ها، ذوقیات، ارزش های درونی شده، آداب و رسوم پذیرفته، و فرهنگ خانوادگی و اجتماعی می باشد که فرد از خانواده، و محیط هایی که در آن زندگی می کند می آموزد. این بخش به زعم بورديو، هدایت کننده و کنترل کننده اصلی رفتارهای انسان ها است که به عادت

1- Capital Economique

2- Capital Social

3 - Capital Culturel

واره مرسوم است. آنچه این بخش را از بخش سوم مجزا می سازد، در این است که بخش اول شناخت است و بخش سوم دانش، ضمن اینکه این دو عنصر با یکدیگر کاملاً متفاوت هستند، می توانند بر روی یکدیگر اثر بگذارند.

شناخت یا معرفت

دانش مجموعه اطلاعات منسجم، سازمان یافته و سیستماتیکی است که در مورد یک موضوع خاص می باشد، مانند دانش ریاضی، دانش فلسفه، دانش پزشکی و غیره. چگونه این دانش به شناخت تبدیل می شود؟ زمانی که دانش توأم با تفکر باشد، و فرد قدرت پردازشگری نسبت به موضوعی را به کمک دانشی که می داند داشته باشد. در این حالت دانش به شناخت تبدیل شده است و به شکل معرفت برای انسان در آمده است. می توان گفت که "ما به خود موضوع معرفت داریم و این کاملاً متفاوت است با اینکه چیزی در باره آن موضوع بدانیم." (شمس ۱۳۸۴ : ۴۹) یعنی، ما به آن موضوع باور داشته باشیم. "کاربرد دیگر واژه معرفت در مواردی است که شخص می داند چگونه کاری را انجام دهد." (همان، ۵۰) از این رو، "معرفت شناسی عهده دار بیان ضابطه های کلی در ارزیابی باورهاست و از همین راه امکان ارزیابی را فراهم می سازد." (همان، ۱۹) معرفت دارای چندین مولفه می باشد. "سه مولفه اصلی معرفت عبارتند از باور، صدق و توجیه" (همان، ۵۳) بدین سان، "زمانی که فرد به دانشی معرفت دارد که اولاً، آن را باور داشته باشد، ثانیاً، این باور صادق باشد، ثالثاً، بتواند آن را توجیه کند. برای اینکه فردی دانشی را باور داشته باشد باید آن را ابتدا بداند، یعنی امری لازم است،" (همان، ۵۵) البته این عمل کافی نیست. برای مثال ممکن است که ما چیزی و یا کاری را پذیرفتیم، ولی باور نکردیم، یا ما چیزی را می دانیم و قبول داریم، ولی به آن عمل نمی کنیم. "وضعیت ذهنی شخص گونه ای از استعداد و آمادگی است که به شخص امکان می دهد این یا آن رفتار ویژه را انجام دهد. این وضعیت ذهنی همان است که نظریه استعدادی آن را باور می خواند." (همان، ۹۲) بنابراین، می توان گفت دانشی که به شناخت یا معرفت تبدیل شده باشد، یعنی باور شده است، در نتیجه در زندگی واقعی عملی و اجرا می شود.

در واقع، کسی که دانش دارد حتما قدرت پردازش گری را ندارد، در حالی که، کسی که شناخت داشته باشد با کمترین اطلاعات توان پردازشگری و تحلیل را دارد. به عبارتی، می توان گفت که رابطه دانش و شناخت به مانند رابطه هوش ادراکی و هوش هیجانی است. منظور این نیست که دانش مساوی هوش ادراکی بوده و شناخت مساوی هوش هیجانی است. در اصل، "ما دو مغز، دو فکر و دو نوع هوش متفاوت داریم: هوش عقلانی و هوش هیجانی. آنچه را در زندگی انجام می دهیم هر دوی آنها تعیین می کنند. فقط هوشبهر مطرح نیست، بلکه هوش هیجانی نیز حائز اهمیت است. در واقع، هوش ادراکی نمی تواند بدون هوش هیجانی به بهترین وضع کار کند" (گلمن، ۱۳۸۰: ۵۷).

به باور پیازه "هر رفتاری، اعم از عملی که در دنیای بیرون از ما صورت می گیرد و یا در ذهن ما درونی شده است، به صورت یک سازگاری معرفی می شود. یا به عبارت بهتر یک سازگاری مجدد است." (پیاژه، ۱۹۸۱: ۱۱) از این رو، می توان گفت، "رفتار یک مورد مختص مبادلات بین فرد و دنیای خارج است." (همان، ۱۱) وی می افزاید "ضمنا رفتار در حکم مجموعه ای از مبادلات، دارای دو جنبه اساسی است که به شدت به هم وابسته هستند: یک جنبه عاطفی و یک جنبه شناختی." (همان، ۱۰)

هربرت جنیزبرگ و سیلویا اوپر که هر دو از طرفداران مکتب فکری پیازه می باشند، نظریه هوش او را عملی عقلانی شناخته و معتقدند که "هوش متضمن شایستگی عقلانی است. پیازه عقیده به سطح مطلوب (بهینه مثبت و کارساز) کنش فرد در هر مرحله خاص از رشد عقلانی دارد. بنابر نظر پیازه، هوش لزوما اشاره به فعالیت های معمول و حسب عادت نیست، بلکه از عهده کار برآمدن به بهترین وجه ممکن است. هوش متضمن سازگاری زیستی، تعادل میان فرد و محیط، تکامل تدریجی، فعالیت ذهنی و ابراز شایستگی است." (هربرت جنیزبرگ و سیلویا اوپر، ۱۳۷۱: ۴۷) همچنین، می توان گفت "هوش توانایی کسب، بازیابی و استفاده از دانش به شیوه ای معنی دار، درک و فهم ایده های عینی و انتزاعی، و درک مناسبات بین اشیاء و ایده ها است" (سولسو، ۱۳۸۱: ۶۷۲).

انسان دارای هوش ادراکی و هوش هیجانی می باشد. پژوهش ها حاکی است که نقش هوش هیجانی مهمتر و تاثیر گذارتر از هوش ادراکی است. در این رابطه کلمن پرسشی را مطرح و در پاسخ اهمیت هوش هیجانی را نشان می دهد. "چه عواملی دست اندرکارند که برخی افراد دارای هوشبهر بالا در زندگی ضعیف عمل می کنند و کسانی که هوشبهر

متوسطی دارند، در کمال تعجب به خوبی عمل می کنند. به اعتقاد من، در غالب موارد تفاوت در توانایی هایی نهفته است که هوش هیجانی نامیده می شود که شامل خویشتن داری، شوق و ذوق، پایداری و توانایی انگیزاندن خود هستند و چنانچه خواهیم دید، این مهارت ها را می توان به کودکان آموخت، به این صورت که برای آنها فرصت بهتری فراهم کنیم تا هوش بالقوه ای را که قریحه ژنتیک به آنان عطا کرده است به کار بیندازند." (گلمن، ۱۳۸۰ : ۱۸) وی در ادامه می افزاید که "بحث بر سر اهمیت هوش هیجانی در اینجا، پیوند میان عاطفه، شخصیت و غرایز اخلاقی را شامل می شود." (همان، ۱۹) وی در اهمیت هوش هیجانی می افزاید : "در بهترین حالت، هوشبهر (هوش ادراکی) حداکثر حدود بیست در صد در پیش بینی موفقیت در زندگی سهم دارد، در حالی که هشتاد درصد باقی مانده به نیروهای دیگر مربوط می شود" (همان، ۶۲).

اکبرزاده به نقل از سالوی و مایر معتقد است که "هوش هیجانی عبارت است از توانایی نظارت بر احساسات و هیجانات خود و دیگران، توانایی تشخیص و تفکیک احساسات خود و دیگران، و استفاده از دانش هیجانی در جهت هدایت تفکر و ارتباطات خود و دیگران" (اکبرزاده، ۱۳۸۳ : ۲۳ و ۲۴).

از این رو، هوش ادراکی به تنهایی برای حرکت و هدایت زندگی کافی نیست، بلکه به هوش هیجانی نیز نیازمندیم. همان طوری که دانش به تنهایی برای بهبود زندگی کافی نیست. البته امری لازم است ولی می بایستی به آن دانش شناخت نیز داشته باشیم.

شاید در زبان روانکاوی بتوان گفت زمانی که دانش به ناخودآگاه راه یافت، آن وقت به طور اتوماتیک در کلام انسان و در رفتار انسان به شکل ناخودآگاه عینیت می یابد. فروید نیز معتقد است که ارتباطی هم بین ذهن و رفتار (۱۳۸۴) و هم بین ذهن و گفتار انسان ها (۱۳۷۹) وجود دارد. وی در تعبیر رویا نیز تاکید بر رابطه ذهن و رویا را عنوان می کند (فروید، ۱۳۸۴ : ۱۲).

در هر حال، نمود و یا تاثیر دانش و شناخت و یا هوش ادراکی و هوش هیجانی و یا ضمیر خودآگاه یا ناخودآگاه را می توان در زندگی روزمره یا در سبک زندگی انسان ها مشاهده کرد.

سبک زندگی

افراد جامعه مانند هم نیستند و مثل هم فکر نمی کنند، زیرا از سویی، دارای هوش های متفاوتی هستند و، از سوی دیگر، از سرمایه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مختلفی برخوردار هستند، یعنی، دارای دانش و شناخت متفاوتی می باشند. در واقع، افراد متعلق به طبقات مختلف و قشرهای مختلف (دارندرف، ۱۳۷۷) می باشند. طبقه اجتماعی "توسط یک ویژگی و مشخصه (یعنی مشخص ترین حالت مانند شدت و اندازه و ساختار سرمایه) تعریف نمی شود، نه حتی توسط مجموعه ای از ویژگی ها (ویژگی های جنسی، سن، رشد اجتماعی یا قبیله ای - مثلا حرکت از سفیدها، سیاه ها، ابتدایی و مهاجران و غیره - درآمد، سطح سواد و غیره) و نه حتی توسط سلسله ای از ویژگی ها. بلکه توسط ساختار روابط بین تمام ویژگی های مناسب که به هر یک از آنها و رویدادهایی که توسط ارزش های خاص بر اعمال اثر می گذارد، تعریف می شود." (بوردیو، ۱۹۹۶ : ۱۱۷) این تفاوت ها در سبک زندگی انسان ها عینیت می یابد.

به اعتقاد بِنِت، "اصطلاح سبک زندگی نخستین بار توسط وبر ارائه شد که آن را ابزار مفهومی مهمی در مدل چند بُعدی قشربندی اجتماعی قلمداد می کرد که چالشی بود با مدل تعین اقتصادی مورد نظر مارکس. از نظر وبر، جامعه فقط به لحاظ اقتصادی قشربندی نمی شود، بلکه بر اساس منزلت و راه و رسم آشکار شدن منزلت در «سبک زندگی های» گروه های اجتماعی مختلف نیز قشربندی می شود" (بِنِت، ۱۳۸۶ : ۹۸). وی می افزاید "اثار زیمل نیز تاثیر زیادی بر نظریه ی کنونی سبک زندگی داشته است. زیمل اساسا به «تجزیه و چندپارگی و تنوع زندگی مدرن» به گونه ای که در فضاها و شهری شهرهای بزرگ اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دیده می شد علاقه مند بود" (همان، ۹۹). همچنین، "طبق استدلال بوردیو، کردوکارهای مربوط به سبک زندگی که افراد مبادرت به آنها می کنند پیام هایی در باره ی سطح ثروت، موفقیت و شان و منزلت آنان به جامعه صادر می کند. به گفته ی بوردیو، هر چند که سبک های زندگی ظاهرا به طور مستقل بر ساخته می شوند و شکل هایی از عمل فرهنگی هستند که به صورت تاملی پیکربندی می شوند، ولی پیوند تفکیک ناپذیری با تجربه های مربوط به طبقه دارند. بوردیو این فرایند را «ریختار» (عادت واره) می نامد." (همان، ۱۰۰) که در قلب سرمایه فرهنگی انسانها قرار دارد و اعمال و رفتار آنان را هدایت و کنترل می کند.

از آنجایی که انسان‌ها دارای فرهنگ‌ها و سرمایه‌های مختلف می‌باشند، دارای اعمال متفاوتی می‌باشند. در نتیجه، انسان‌ها دارای سبک زندگی مختلف می‌باشند. ملوین تامین نیز معتقد است که "سبک زندگی، شامل نحوه گذران اوقات فراغت، ورزش، میهمانی دادن و هدیه دادن نیز تحت تاثیر پایگاه طبقاتی شخص قرار دارد (ملوین تامین، ۱۳۷۳: ۱۳۴). بنابراین، چون افراد دارای پایگاه‌های مختلف هستند دارای سبک‌های زندگی متفاوت خواهند بود. به زعم بوردیو، "برای فهم بهتر و منطقی‌تر تفاوت سبک زندگی بین اقشار مختلف - به خصوص در حوزه فرهنگ - باید پخش شدن آنها را در مناطق جغرافیایی که به شکل اجتماعی طبقه بندی شده است در نظر گرفت. در واقع، شانس‌هایی که یک گروه می‌تواند داشته باشد تا صاحب یک طبقه برتر بشود، بستگی به وضعیت اقتصادی، فرهنگی و سرمایه اجتماعی دارد" (بوردیو، ۱۹۹۶: ۱۳۵). بوردیو فضای سبک زندگی را "در دو مقوله عمل و ویژگی‌ها با مشخصات انسانی که منظور شخصیت انسان است، می‌یابد." (همان، ۱۳۹) ولی ما در پی پژوهش‌های خود سبک زندگی را فراتر از این دو عامل می‌بینیم. این عوامل عبارتند از: نوع دکوراسیون، نوع وسایل، چیدمان، فعالیت‌های ساکنان در فضا، نوع روابط، یا در یک کلمه، «سبک زندگی». این عناصر را می‌توان در زندگی روزمره مشاهده کرد.

امروزه زندگی روزمره در دنیای جامعه‌شناسی جایگاه ویژه‌ای یافته است. به طوری که "نظریه پردازان اجتماعی به طور فزاینده‌ای از زندگی روزمره به عنوان مدل تحلیلی خود برای گره‌گشایی از فرایندهای شکل‌گیری جامعه استفاده می‌کنند" (بنت، ۱۳۸۶: ۸). لوفور بنیان‌گذار زندگی روزمره معتقد است که "روزمره‌گی رؤیا و تخیلات نیست بلکه نمادها، سمبل‌ها و واقعیت‌های اجرا شده در هر روز زندگی انسان‌ها است. زندگی روزمره زندگی غیر فلسفی است، یعنی واقعی است" (لوفور، ۱۹۶۸: ۷ الی ۳۳). لذا انتزاعی نیست. اروینگ گافمن "با استفاده از مدل نمایشنامه‌ای کنش متقابل روزمره، تفسیر پدیدارشناختی زندگی روزمره را بسط بیشتری داد. طبق استدلال گافمن افراد در جریان کسب «تجربه‌ی عملی» زندگی روزمره که با درونی کردن نقش‌های اجتماعی تعریف می‌شود، این را نیز می‌آموزند که با آفریدن خودهای «جلوی صحنه» و «پشت صحنه» این نقش‌ها را مدیریت و جرح و تعدیل کنند. (بنت، ۱۳۸۶: ۱۰) آلبرو اهمیت زیادی برای گفته‌های روزمره‌گی انسان‌ها قائل است (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی شناخت

برگر و لوکمان، ۱۹۸۶) اهمیت زیادی برای روزمره گی قائل است. بنابراین، از نظر عملیاتی عناصری مانند تقسیم روز به کارها و مشغولیات مختلف، انجام دادن فعالیت های متفاوت به خصوص تفریحی، مصرف گرایی و غیره زندگی روزمره انسان ها را می سازند.

رابطه با دانش

برنارد شارلو^۱ در مقاله ای که در سال ۱۹۸۲ منشر کرد این ایده را مطرح می کند^۲ که "اولا، رابطه با دانش در ارتباط با طبقه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانواده دانش آموزان دارد. در این راستا وی معتقد است که اکثریت دانش آموزانی که با شکست تحصیلی روبرو هستند، متعلق به خانواده های محروم جامعه می باشند" (شارلو، ۱۹۸۲ : ۱۳۱). این شکست، شکست های بعدی را در زندگی تولید می کند. به طوری که "موفقیت، موفقیت را طلب می کند و شکست، شکست را تغذیه می کند" (همان، ۱۳۶). ثانيا، به دنبال این اندیشه، وی معتقد است که یک رابطه اجتماعی با دانش وجود دارد و این رابطه در طبقات مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متفاوت است. یعنی هر یک دانش را به دلیلی خواسته و نوعی انتظار از آن دارند. به زعم شارلو، "انسان چیزی را می آموزد که حد اقل برای او معنی داشته باشد. از طرفی، دانشی برای انسان مفید است که بتواند به او یک استفاده بدهد. از طرف دیگر، دانشی که به او اجازه بدهد که به مانند دیگران باشد و احساس بزرگی بکند. به عبارت دیگر، دانشی که هماهنگ با روش زندگی خانواده فرد (دانش آموز) بوده و در خانواده او دارای ارزش باشد" (همان، ۱۴۳). این است که به باور وی ارتباط با دانش در طبقه کارگر و طبقه مرفه متفاوت است. و در این راستا هر طبقه استفاده متفاوتی از مدرسه می برد. هس نظر شارلو را این گونه بیان می کند که "رابطه با دانش یک شکل رابطه با جهان است" (هس، ۱۹۹۷ : ۳۵). وی می افزاید "رابطه با دانش رابطه یک سوژه (شناسا) با جهان، با خودش و با دیگران است. رابطه با جهان مانند مجموعه مفاهیم و فضای فعالیت هایی است که در زمان ثبت می شوند می باشد. تحلیل

1- Bernard Charlot

۲- این ایده بعدها توسط وی تکمیل شده و به کتاب بسیار زیبا و غنی *رابطه با دانش* تبدیل شد که در سال ۱۹۹۷ منتشر شد.

رابطه با دانش بررسی و مطالعه سوژه ای است که در تلاقی اجبار آموختن است که چگونه با دیگرانی که زندگی را تقسیم می کند، است" (همان، ۳۶). یعنی، به زعم شارلو و برداشت هس رابطه با دانش تعیین کننده شکل جهان بینی فرد است. در واقع، این دانش به شناخت تبدیل شده است، زیرا جهان بینی زمانی شکل می گیرد که فرد ارزش ها و هنجارهایی را پذیرفته و باور کرده است. ضمناً منظور شارلو از دانش، دانش مدرسه ای^۱ و رسمی است که در چارچوب مراکز رسمی آموخته می شوند. همچنین، شارلو بر این باور است که داشتن دانش در بهبود زندگی موثر است. البته ممکن است در فرانسه به دلایل فرهنگی این امر امکان پذیر باشد، ولی در جامعه ما چنین نظریه ای پاسخ نمی دهد.

نتایج پژوهش ما در مورد ایران بیانگر این است که اولاً، فقط دانش مدرسه ای (بیشتر آموزش عالی مد نظر است) ملاک اصلی شناخت نیست. ثانیاً، ارتباط با دانش محدود به طبقه نمی باشد. یعنی، حتماً افراد طبقه مرفه در ارتباط با دانش نمی توانند آن را به شناخت تبدیل کنند، حتی اگر دانش پیچیده علمی دانشگاهی را نیز داشته باشند. افراد متعلق به خانواده های محروم نیز می توانند دانش غیر مدرسه ای را به شناخت تبدیل کنند که در مواقعی شاهد این امر هستیم.

روش شناسی

پژوهش حاضر به روش کیفی انجام شده است. زیرا، هدف شناخت و جمع آوری ایده ها، نگرش ها، افکار، اعمال و مشغولیات مختلف خانواده ها (زنان و مردان) می باشد. این گونه مولفه ها را نمی توان به دقت و عمیق با روش کمی با ابزاری همچون پرسشنامه جمع آوری کرد. چون پاسخ دهندگان ممکن است یا پرسشنامه را تا به انتها خوانده و سپس با در جریان قرار گرفتن هدف اصلی موضوع پاسخ هایی کلیشه ای بدهند، یا در ضمن پاسخ دادن فکر کرده و همین راه گذشته را بپیمایند. همچنین، افراد جامعه فعلی ما، از سویی، در بیان عقاید خود در مقابل غریبه واهمه و ترس دارند و ممکن است که در صورت وجود پرسشنامه واقعیت ها را کتمان کنند، از سوی دیگر، برای خوب نشان داده

چهره خود مطالبی را که ایده آل آنان است بیان کنند. در حالی که، در روش کیفی که از طریق مثلا مصاحبه (لاپلاتین، ۲۰۰۰) صورت می گیرد، فرصت فکر کردن و یافتن پاسخ های کلیشه ای برای مصاحبه شوندگان بسیار کم و در مواقعی صفر است. بنابراین، این پژوهش با مصاحبه های عمیق صورت گرفته است.

پژوهش کیفی "عبارت است از مجموعه فعالیت هایی (همچون مشاهده، مصاحبه، شرکت گسترده در فعالیت های پژوهشی) که هر کدام به نحوی محقق را در کسب اطلاعات دست اول در باره موضوع مورد تحقیق یاری می دهند" (دلور، ۱۳۸۵ : ۲۵۹). به باور گال و همکاران، "پژوهش کیفی ماهیتا چند روشی است و متضمن رویکردی تفسیری و طبیعت گرایانه به موضوع مورد مطالعه است. این بدان معناست که پژوهشگران کیفی اشیاء را در موقعیت های طبیعی آنها مطالعه می کنند و می کوشند پدیده ها را بر حسب معناهایی که مردم به آنها می دهند مفهوم سازی یا تفسیر کنند" (گال و همکاران، ۱۳۸۲ : ۶۰). روش کیفی مشخصاتی دارد که از روش کمی متمایز می باشد. (منادی، ۱۳۸۵، الف) اولاً، هدفش فرضیه آزمایی نیست. بنابراین، ما نیز نه قبل از شروع پژوهش و نه در طول آن، هیچ گونه پیش فرض ساختارمند شده ای را در ذهن نداشته ایم. البته به اعتقاد بیتس، "هیچ پژوهشگری در هیچ رشته علمی نیست که تحقیقش را به سان یک لوح نوشته آغاز کند" (بیتس، ۱۳۷۵ : ۵۸). در نتیجه، ما نیز پیش فرض هایی را در ذهن داشته ایم. ثانياً، روش کیفی جامعه آماری وسیعی را در نظر نمی گیرد. ثالثاً، از تست ها و پرسشنامه های استاندارد شده بهره نمی برد. و در نهایت به دنبال آزمایش یا اجرای نظریه ای خاص در محیطی نمی باشد. البته در پژوهش کیفی از جمله در این پژوهش بعد از جمع آوری داده ها برای فهم و تبیین نتایج از نظریه هایی بهره گرفته ایم که در چارچوب نظری به آنها پرداختیم.

یکی از عناصر و بخش های مهم روش های کیفی تحلیل محتوای^۱ عمیق داده هایی است که به صورت متن (نوشتار، اثر هنری نظیر نقاشی، موسیقی و یا فیلم) می باشند. تحلیل محتوا، یعنی "بررسی عمیق داده های جمع آوری شده که در تمامی علوم انسانی

حتی در ادبیات نیز کاربرد داشته، می تواند رابطه متغیرها و شبکه ارتباطات را نه در سطح بلکه در عمق مشاهده و بررسی بکند" (باردن، ۱۹۷۷ : ۲۶). در واقع، هدف تحلیل محتوا "استنباط، استنتاج و شناخت نسبی شرایط تولید موضوع به کمک شاخص ها می باشد" (همان، ۳۹). شاخص هایی که غالباً پنهان هستند. در این حالت، نکات مهمی را می بایستی در نظر گرفت یا مراحل مختلفی را می باید پیمود. اولاً، در نظرگرفتن تمامی ابعاد فضایی که اطلاعات در آن فضا جمع آوری شده است (مارشال، ۱۳۷۷ و دولوز، ۱۹۹۷ : ۵). ثانیاً، روشن کردن واژه ها و مفاهیم کاربردی توسط بازیگران آن موقعیت (هس، ۱۹۸۹)، و سپس رتبه بندی کردن آنها، ثالثاً آشکار کردن بخش های پنهانی یک رابطه یا شبکه روابط موجود بین بازیگران و یا بخش های مختلف رفتارها و گفتارها، و در نهایت روشن کردن ناخودآگاه فردی یا جمعی در پی الفاظ (فروید، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۴) و رفتارها. مجموعه انجام دادن این مراحل در مورد داده های جمع آوری شده، تحلیل محتوا را به دنبال خواهد داشت. لذا، "هدف از تحلیل محتوای متن، مصاحبه یا اسناد، شناسایی اهداف، ارزش ها، فرهنگ و تمایلات نویسنده متن، یا فرد مصاحبه شونده یا مشاهده شده می باشد. به عبارتی، شناخت ناخودآگاه متن (فروید، ۱۹۸۹) ملاک است. (منادی، ۱۳۸۵، ب : ۲۲) از این رو، در این پژوهش مراحل تحلیل محتوای متن گفتاری بدین صورت بود که پس از مطالعه متن مصاحبه یک تفسیر کلی در مورد متن و ارتباط آن با پرسش های پژوهشی انجام شد. سپس به منظور تحلیل دقیق تر هر پاسخ، هم واژه های مهم و کلیدی متن شناسایی و یادداشت شد، هم فعالیت ها شناسایی و تفکیک شدند. پس از جمع آوری واژه ها و فعالیت ها، دسته بندی آنها صورت گرفت و بعد از کنار هم قرار دادن این واژه ها تفکر و نوع نگاه افراد شناسایی و دسته بندی فعالیت های مصاحبه شونده مورد بررسی قرار گرفت.

ابزار اندازه گیری

ابزار اندازه گیری این پژوهش پرسشنامه محقق ساخته بوده که بر اساس مصاحبه های مردم نگاری که قبلاً در مورد خانواده صورت گرفت (منادی، ۱۳۸۰) بدست آمده، و بنا بر متغیرهای پژوهش حاضر تکمیل شده است. منظور از مردم نگاری یعنی گفتگوهای دوستانه ای با افراد در موقعیت های کاملاً طبیعی بدون اینکه آنان در جریان هدف پژوهشگر باشند (موس، ۱۹۹۲، وودز، ۱۹۹۰ و منادی، ۱۳۸۶)، در این برخوردها هم

پرسش هایی در مورد نوع زندگی آنان، فعالیت های مختلفی که داشتند، عقاید و نظراتشان در مورد مسائل مختلف زندگی پرسیده می شد. سپس این اطلاعات را بعد از هر برخورد یادداشت کرده تا به شکل منسجم تری در آمد که پرسشنامه پژوهش حاضر را تشکیل داد. در مورد روایی آن با دو تن از همکاران دانشگاهی جامعه شناس در این حوزه مشورت صورت گرفت. چون پژوهش کیفی بود، تعمیم آن ملاک نبوده، بنابراین، بحث اعتبار معنی نخواهد داشت.

این پرسشنامه شامل حدود ۹۰ سؤال باز و تعدادی سؤال مربوط به اطلاعات عمومی شامل: سن، میزان تحصیلات، شغل و تعداد فرزندان می باشد. سئوالات باز مشتمل بر: اولاً، نظرات زوجین پیرامون علم، زندگی، مذهب، سیاست، فرزند، هنر، جامعه، مشورت و مذاکره؛ ثانیاً، وجود گفتگو، چگونگی رابطه با فرزندان، در جریان قرار دادن یکدیگر در مورد کار و امور مختلف زندگی؛ ثالثاً، مشغولیات و سرگرمی های مختلف مانند فعالیت در زمینه هنر، ورزش، تماشای تلویزیون، ماهواره، شنیدن موسیقی، رفتن به سینما، فعالیت در مسجد و غیره و در نهایت آرزوهای کوتاه مدت و بلند مدت، تعریف از زندگی و رضایت از آن بود. تعدادی از این پرسش ها مربوط به تحصیلات و مهارت های آنان (دانش) و تعدادی مربوط به سرمایه های فرهنگی آنان (شناخت) و فعالیت های مختلف بودند که تاثیر و نمود دانش و شناخت آنان را در زندگی نشان می دهد.

جامعه، نمونه آماری و شیوه جمع آوری اطلاعات

پژوهش خانواده و پژوهشی پیرامون فرهنگ جوانان (منادی، ۲۰۰۳)، همزمان اجرا شد. این شیوه باعث شد هم از نتایج دو پژوهش استفاده شود و هم در انتخاب تصادفی والدین از نظر علمی مشکلی ایجاد نکند. در واقع، از والدین همان دانش آموزان انتخاب شده استفاده شد.

بدین منظور، پس از انتخاب تصادفی چهار دبیرستان دولتی دخترانه و پسرانه در شمال و جنوب تهران، یعنی یک دبیرستان پسرانه در شمال و دیگری در جنوب، همچنین یک دبیرستان دخترانه در شمال و دیگری در جنوب، مصاحبه هایی را با دانش آموزان آنها جهت پژوهش جوانان انجام شد. پس از تماس با والدین این جوانان، مصاحبه با آنان صورت گرفت. تعداد مصاحبه های انجام یافته ۴۴ خانواده بود که ۲۲ خانواده در شمال و

همین تعداد در جنوب بودند. از بین ۴۴ خانواده تعداد بیست و هفت زوج انجام مصاحبه را پذیرفتند. تعداد هفت پدر خانواده بدون حضور همسر، و تعداد ده مادر خانواده بدون حضور شوهر مورد مصاحبه قرار گرفتند. در مجموع با سی و چهار پدر و سی و هفت مادر مصاحبه انجام شد. در این پژوهش مادرها بیشتر همکاری داشتند. در کل هفتاد و یک نفر مورد بررسی قرار گرفتند. سپس محتوای به دست آمده پس از روی کاغذ آمدن مورد تجزیه و تحلیل دقیق محتوایی قرار گرفت. وضعیت جمعیت شناختی جامعه و نمونه تحقیق در جدول شماره ۱ آمده است.

یافته‌ها

هدف مقاله حاضر، تفکیک دانش و شناخت و رابطه آنها در ارتباط با سبک زندگی یا روزمره گی افراد (در اینجا والدین) می باشد. بدین منظور، از تحلیل محتوای مصاحبه هایی که با تعداد ۴۴ خانواده تهرانی یا ۷۱ نفر اعم از زن و مرد انجام دادیم، متوجه شدیم که این دو عامل در بین والدین به یک حالت و به یک اندازه وجود ندارد. از این رو، هم دانش را به سه دسته بالا، متوسط و پایین و هم شناخت یا معرفت را به سه گروه بالا، متوسط و پایین تقسیم کردیم.

منظور از دانش بالا تحصیلات دانشگاهی (بیشتر از دیپلم)، دانش متوسط دیپلم و دانش پایین کم سواد و یا بی سواد می باشد. در پژوهش حاضر، بر اساس محتوای مصاحبه ها شناخت یا معرفت را مترادف با زندگی موفق قلمداد کرده و موفقیت در زندگی را در مدیریت آن و نداشتن مشکل حاد و نداشتن انحراف در نظر گرفته شد. در واقع، دو مولفه نداشتن انحراف اجتماعی و نداشتن مشکل زناشویی و خانوادگی به عنوان تعریف موفقیت در این پژوهش در نظر گرفته شد که یقیناً با تعاریف موجود متفاوت است.

شناخت بالا زمانی است که، از سویی، فرد احساس رضایت کامل در زندگی خود داشته و، از سوی دیگر، هم تسلط بر زندگی داشته و هم هیچ انحرافی نداشته باشد. شناخت پایین زمانی است که کنترل زندگی در اختیار فرد نبوده و دارای هم مشکلات و هم انحرافات باشد. شناخت متوسط نبود یکی از این دو مولفه و یا در صورت وجود به مقدار متوسط در فرد وجود داشته باشد.

اما چگونه می توان تفاوت، از سویی، بین دانش و شناخت، از سوی دیگر، بین شناخت های متفاوت را در زندگی روزمره مشاهده کرد؟ همانطوری که گفته شد، مظهر شناخت را می توان تا حدودی در سبک زندگی افراد مشاهده کرد. غالباً شناخت های متفاوت سبک های زندگی متفاوتی را به دنبال دارند. اما اینکه شناخت ها از دانش ها هم سرچشمه می گیرند، زمانی است که هماهنگی بین فرهنگ دانش مربوطه و سبک زندگی افراد مشخص بشود. برای مثال، دانش پزشکی به انسان می آموزد چگونه بهداشت را رعایت کرده و چگونه با جسم خود رفتار کند و از آن مراقبت به عمل آورده تا کمتر دچار بیماری بشود. لذا، از یک پزشک که به این دانش مجهز است انتظار می رود که در کاربرد بهداشت رعایت لازم را بکند. این امر در حالی است که اگر وی به دانش خود شناخت و معرفت پیدا کرده باشد، یعنی آن را باور کرده و در زندگی روزمره خود نیز عمل کند.

مولفه هایی همچون فعالیت های هنری، علمی و فرهنگی، مانند مطالعه، تماشای برنامه های غنی تلویزیون، تماشای برنامه های علمی و فرهنگی ماهواره، نشست های جمعی فرهنگی، ادبی، شرکت در سخنرانی های علمی و یا مذهبی و غیره همگی حاکی از شناخت خوب و بالا است، که دانشی می تواند هدایت کننده این شناخت باشند. این دانش به صورت رسمی شامل مدارک تحصیلی و به شکل غیر رسمی آن مهارت های اکتسابی خودآموز و یا برگرفته از جلسات غیر رسمی می باشند. مجموع این عناصر سرمایه های فرهنگی افراد (والدین) را تشکیل می دهند. از این رو، نتایج در سه بخش مطرح می شوند. ابتدا منبع دانش که شامل مدارک دانشگاهی و مهارت ها هستند. سپس، فعالیت ها که به دو بخش پنهان و آشکار تقسیم می شوند. فعالیت های آشکار والدین در مورد مطالبی مانند مطالعه، تماشای برنامه های تلویزیون، رفتن به سینما، شرکت در مراسم مذهبی و غیره مد نظر بود. بخش دیگر فعالیت ها که شامل مدیریت و کنترل زندگی است که در عناصر آشکار مانند داشتن رضایت از زندگی، و پنهان مانند داشتن انحرافات و غیره قابل رویت بود.

ذکر این نکته نیز ضروری است که نمی توان کاملاً مدعی شد که آنچه در درون ذهن وجود دارد به رفتار منتهی می شود. زیرا یقیناً همه رفتارهایی را می توان مشاهده کرد که از ذهن سرچشمه گرفته و هدایت می شوند. ولی بخش هایی از ذهن وجود دارند که یا فرد به آنها واقف است و آنها را پنهان می کند و یا واقف نیست ولی زمینه مناسب برای بروز آن ها بدست نیاورده است، یعنی به رفتار تبدیل نشده اند.

اولین بخش قابل رویت سرمایه های فرهنگی والدین سطح تحصیلات آنان می باشد. در سطح دیپلم، تعداد زنان دیپلمه بیشتر از مردان بود، ولی از سطح لیسانس به بالا، مردان بیشتر از زنان تحصیلات دانشگاهی داشتند. این اطلاعات ابتدا توسط فرزندان جمع آوری شده سپس توسط خود والدین در زمان مصاحبه نیز تایید شد.

جدول شماره ۱: وضعیت تحصیلی مردان و زنان

| مردان | | زنان | | جنس |
|-------|---------|-------|---------|---------------|
| در صد | فراوانی | در صد | فراوانی | سطح تحصیلات |
| ۳٪ | ۱ | ۳٪ | ۱ | بی سواد |
| ۱۸٪ | ۶ | ۲۷٪ | ۱۰ | کمتر از دیپلم |
| ۲۳٪ | ۸ | ۴۹٪ | ۱۸ | دیپلم |
| ۰٪ | ۰ | ۵٪ | ۲ | دیپلم + حوزه |
| ۱۸٪ | ۶ | ۸٪ | ۳ | فوق دیپلم |
| ۲۳٪ | ۸ | ۸٪ | ۳ | لیسانس |
| ۶٪ | ۲ | ۰٪ | ۰ | فوق لیسانس |
| ۹٪ | ۳ | ۰٪ | ۰ | دکتری |
| ۱۰۰٪ | ۳۴ | ۱۰۰٪ | ۳۷ | جمع |

در مورد فعالیت پنهان تعدادی از والدین که دقیقاً وجود این رفتارها ما را به سوی پژوهش در این زمینه سوق داد که حاصل مقاله حاضر است، حاکی از این بود که در تعدادی از افراد هماهنگی بین دانش و شناخت آنان وجود نداشت.

جدول شماره ۲ ترکیب دانش و شناخت

| جمع | | بالا | | متوسط | | پایین | | شناخت دانش |
|------|---------|------|---------|-------|---------|-------|---------|------------|
| درصد | فراوانی | درصد | فراوانی | درصد | فراوانی | درصد | فراوانی | |
| ۲۵٪ | ۱۸ | ۱۸٪ | ۱۳ | ۶٪ | ۴ | ۱٪ | ۱ | پایین |
| ۴۱٪ | ۲۹ | ۲۳٪ | ۱۶ | ۱۸٪ | ۱۳ | ۰٪ | ۰ | متوسط |
| ۳۴٪ | ۲۴ | ۲۴٪ | ۱۷ | ۱۰٪ | ۷ | ۰٪ | ۰ | بالا |
| ۱۰۰٪ | ۷۱ | ۶۵٪ | ۴۶ | ۳۴٪ | ۲۴ | ۱٪ | ۱ | جمع |

نتایج جدول فوق حاکی است که اولاً، اکثریت افراد با دانش بالا (۲۴٪) زندگی موفقتری دارند. ثانیاً، اکثریت افراد با دانش متوسط (۲۳٪) و دانش پایین (۱۸٪) نیز دارای زندگی موفقتری می باشند. بنابراین، از سویی بالا بودن شناخت در دانش های پایین، متوسط و بالا،

از سوی دیگر، نزدیک بودن این ارقام این پرسش را مطرح می‌کند که نقش دانش در تولید این شناخت کجا است؟ اگر اکثریت افراد با دانش بالا از شناخت خوبی برخوردار بودند و اکثریت افراد با دانش پایین شناخت پایینی داشتند، این امر می‌رساند که دانش نقش مهمی در بالا رفتن شناخت انسان‌ها دارد. ولی نتیجه جدول حاکی است که دانش بالا الزاما شناخت بالایی را نیز به دنبال نخواهد داشت. در نتیجه، به جرئت می‌توان گفت که اولاً، دانش الزاما به شناخت تبدیل نمی‌شود. ثانیاً، افراد با دانش پایین نیز می‌توانند شناخت خوبی در زندگی و از زندگی و مسائل مختلف آن داشته باشند. از این رو، ما در مقابل افرادی با دانش‌های متفاوت و شناخت‌های متفاوت روبرو هستیم که جای تعمق و بررسی عمیق تری دارد.

دانش متفاوت و شناخت متفاوت

برای فهم بهتر موضوع از بین ترکیب‌های مختلف دانش و شناخت فقط به چند مورد ترکیب: دانش بالا و شناخت پایین، دانش پایین و شناخت بالا، دانش پایین و شناخت پایین، دانش بالا و شناخت بالا، اشاره می‌کنیم. در مورد نمود تاثیر دانش و شناخت در زندگی روزمره افراد به ذکر چند پرسش و پاسخ‌هایی اکتفا کرده که موضوع روشن بشود.

دانش بالا، شناخت پایین: پدر خانواده‌ای که جراح متخصصی بود، چهل و چهار ساله و وضعیت مادی خوبی نیز داشت. بیشتر مطالعات او تخصصی بود. ولی ورزش نمی‌کرد و معتاد بود. چرا فردی با تحصیلات بالای پزشکی که کاملاً واقف است که نه فقط سیگار، بلکه اعتیاد هم چقدر برای انسان مضر است، ولی به اعتیاد پناه می‌برد؟ چرا در این حالت، دانش بالای پزشکی نمی‌تواند مانع از انجام دادن این عمل او بشود؟ پرسش‌هایی است که حاکی از عدم باور این فرد به دانش کسب شده‌اش می‌باشد. یعنی این فرد به شناخت علم پزشکی نرسیده است. آشنا بودن فرد به دانش بالا در اظهارات او کاملاً مشخص است. در تعریف موفقیت معتقد است: «موفقیت یعنی اون اهدافی که آدم در برابر خودش قرار می‌ده بتونه از راه صحیح و با کمترین بها بهش برسه.»^۱ البته وی در ادامه می‌گوید

۱- برای حفظ امانت، عین جملات افراد را می‌آوریم. پیداست که صحبت‌ها کاملاً شفاهی و عامیانه است و از نظر دستوری بی‌ایراد نیست. فقط در صورت لزوم کلمه‌ای حذف و یا اضافه شده است.

که معنویت در کنار علم باید باشد: «آدمی که به نظر من معنویات داره حتماً تمایل به علم داره تمایل به کتاب داره تمایل به تفریحات سالم داره تمایل به یادگیری داره و کسی که یادگیری می‌کنه به نظر من در اقتصاد هم که یه علمه در زمینه اقتصاد هم دید درست پیدا می‌کنه حالا ممکنه در یک سیستم غلطی در یه جامعه ای آدمی که کلاشه زبون بازه چیز خاصی نداره به همه جا ممکنه برسه ولی به نظر من اونهام قانونمند نیست اونهام استثناست یعنی بهر حال باید درون مایه هایی باشه تا آدم ترقی کنه ... معنویت که عرض می‌کنم یعنی حفظ اصول و حرکت در جهتی که من صحیح می‌دونم.»

در تعریف علم بیان می‌کند: «من اعتقاد اینه که علم تو جوامع مختلف تعریف های مختلف داره یعنی متعلق به چه سیستمی بودن معنی علم رو تغییر می‌ده، یک نفر از علم برداشتش اینه که مثلاً در زمینه هسته ای به جایی برسه که بمب اتم بسازه، یه نفر هم از علم اینو می‌فهمه که چه جور می‌شه جامعه رو بهتر ساخت رفاه مردم رو بهتر فراهم کرد ... و عدالت رو بهتر برقرار کرد اینها هر دو علمن گرچه شاخه های مختلف علمند اونچه مسلمنه من به هیچ وجه انتخاب معنویتم به معنی نفی علم نیست. در واقع من علم معنوی رو می‌پسندم معنویت علمی رو قبول دارم.»

در مورد آینده ایران وی معتقد است: «من فکر می‌کنم که تحقق یک جامعه روشن در ایران دور از ذهن نیست یعنی دور از دسترس نیست ... علتش اینه که با وجودیکه هنوز بیسوادی تو جامعه ما هست بهر حال ... قشر تحصیلکرده افزایش پیدا کرده فارغ التحصیل های دانشگاه خیلی بیشتر شدند ... حالا اگر شرایط براشون فراهم نیست کار مناسب براشون ایجاد نمی‌شه راهی که رفتن درست بوده یعنی همین قدر که خانواده ها آرزو می‌کنن که بچه هاشون دانشگاهی بشن مدرک دانشگاه بگیرن این مثبته ... مجموعه ایده هایی که مطرح شده در این تحولی که تو جامعه ما بوده در این بیست و چند سال اخیر بهر حال گرایش به ... باسواد شدن بیشتر شده و خدا کنه در کنار این ما بتونیم اون آفتها و پیرایه هایی که یه کمی آزار دهنده است ... اینکه مثلاً خدای نکرده یه خانواده ای به خاطر نیاز مادی دست به کارهایی بزنه که اخلاقی نیست اینها در کنارش اگر نباشه انشاءالله آینده حتماً روشنه.»

این فرد علاقه مند به سیاست است ولی وارد آن نمی‌شود: «سعی می‌کنم دوری کنم ازش. بله همیشه پیگیری کردم این قضیه رو ولی سعی کردم که آدم سیاسی نباشم.»

اهل ورزش نیست ولی در کنار مطالعات تخصصی اش می گوید: «من در دوره ای که ازدواج نکرده بودم واقعاً معتاد به مطالعه بودم یعنی اینکه می گم عین حقیقته با وجود درسهای سنگینی که پزشکی داشت اون چهار پنج روزه روزی که بین دو ترم بود من مرتب کتاب می خوندم ... ولی در حال حاضر بیشتر مطالعاتم به مطالعات متون ادبی قدیم معطوف شده یعنی بیشتر از اینکه کتابهای فرض کنید سیاسی رو ترجیح بدم متون ادبی رو ترجیح می دم ... من بیشتر شعر رو دوست دارم گاهی هم شعر می گم ... و به جمع آوری آثار دیگران در مقوله های خاص هم علاقه دارم.»

در مورد زندگی همسر این جراح می گوید: «واقعاً مجموعه ای از فراز و نشیب هاست که ... آدم باید واقعاً مشکلات بتونه کنار بیاد تا آینده بهتری رو پیش رو داشته باشه.» البته ضمن اظهار رضایت از زندگی، در مورد جامعه معتقد است: «جامعه امروز ما به نظر من به مقدار از نظر جوانها می شه گفت خیلی ناامنه. طوریه که به خاطر همین من مجبور شدم بچه هام رو به مقدار محدودتر کنم از اون حدی که باید یعنی با اینکه به بچه هام اطمینان دارم ولی چون جامعه بسیار جامعه بدیه و بچه های من هم فوق العاده بچه های از نظر فکری حالا تعریف نباشه فکر می کنم سالم هستند. یعنی بچه هایی هستند که هیچوقت دروغ رو نشنیدن و خودشون آدم دروغگویی نبودن به خاطر همین خیلی سریع اگر که به دوستایی داشته باشن که می بینیم که واقعاً تو جامعه هم زیاد باشن به خیالبافی هایی دارن یا به دروغ های خاصی به اینها می گن اینها سریع باور می کنن و این از نظر وضعیت دخترهای خیابونی یا اعتیاد که متأسفانه تو هر خونه ای هست این چیزها باعث شده که من بچه ها رو کاملاً محدود کنم یعنی مرتب باید از دور مواظب اینها باشم که آسیبی نرسه به اینها چون شما می دونید که نگه داشتن نوجوان واقعاً مشکله ... باز به به مرحله از سنی که می رسن که واقعاً خوب می فهمن که دیگه مشکلی ندارند ولی این به سن فوق العاده حساسیه ... من از اعتیاد خیلی می ترسم دارم می بینم دور و بر خودم.»

علی رغم اینکه این پدر با دانش بالای دانشگاهی که بسیار هم اهل مطالعه بوده و هست، ولی در این سنی که فرزند پسری حدود ۱۸ ساله دارد و می داند که او برای فرزندش اولین الگو می باشد، همچنین این پدر می تواند در این سن نه تنها از زندگی

خود سود ببرد، بلکه پدر اُسوه ای برای فرزندانش باشد، ولی با این وجود زمانی را از روزمره گی خود به اعتیاد پناه می برد. که این عمل دیر یا زود زندگی خانوادگی را تحت تاثیر قرار خواهد داد. آیا اعتیاد این جراح جز فقدان شناخت علم پزشکی و نداشتن هوش هیجانی نمی تواند باشد؟ آیا می توان گفت که آموزش عالی در این زمینه موفق نبوده است؟

دانش پایین، شناخت بالا: پدر بی سوادی که با داشتن یک پیکان بار امور زندگی چند نفره را می گذراند و زندگی فقیرانه ای داشت. این فرد اولاً، با شنیدن و تماشای برنامه های مذهبی رادیو و تلویزیون آگاهی خود را بالا می برد. یعنی دارای دانشی بدون مدرک شده بود. ثانیاً، اهل ورزش باستانی بود. ثالثاً، دو فرزند اول او تحصیلات دانشگاهی شان را تا مقطع لیسانس ادامه دادند. ضمن اینکه این مرد کاملاً از زندگی خود رضایت داشت. در مورد مسیر زندگی این پدر این گونه مطرح می کند.

«از زمان اول که پدر و مادرم پهلوم بودند ... من یک فردی بودم بزرگ خانواده ... اینها همشون خرج و زندگیشون رو من می دادم یه جورى شد که من دیگه ترک مدرسه رو کردم اصلاً درسی من نخوندم ... می رفتیم کار می کردیم خرج برادر و خواهر رو می دادم پدر ما آدم مریضی بود، یکی بزرگتر از خودم داشتم ولی خوب اون کنار کشید خرج اینها افتاد گردن من ... صبح تا غروب کار می کردیم با یک وانت تا اینها درسشون رو همه خوندن من خودم چون درسی نخونده بودم سعی کردم که اینها یه چیزی واسه خودشون بشن خواهر ها یکی تا نه خوندن برادر تا یازده خونند یکی شون دوازده خونند و یکی یکی زن به اینها دادیم و اینها رو از خونه بیرون کردیم و دیگه یه وقتی اومدیم سر خودمون ... یه ۲۴، ۲۵ سالمون بود هیچی تو بساط خودمون دیگه نداشتیم دیگه یواش یواش زندگی رو شروع کردیم ... بالاخره بحمد الله با این بچه هامون خیلی خوب بودیم دوست بودیم اول این آقا رضا یواش یواش تا مدرسه و دانشگاه و با مکافات تا اینجا تونستیم و خرجشون رو دادیم واسشون زن گرفتیم و ماشین خریدیم و یواش یواش زندگی این تموم شد نوبت اون یکی شد یکی دارم دوازده می خونه شوfer تاکسیه اونهم البته واسش زن نگرفتم ولی خوب درسش تموم شده ... این آقا مجید هم که دوازده شون تموم شده دیگه یواش یواش می خواستن برن سربازی که هنوز هم نرفتن قراره برن الان سر یه مغازه

ای داره کار می کنه بقدر دو سه تومن می گیره بقدر خرج خودش ... موندیم با این دو سه تا خورده ریز و با یه ماشین بالاخره زندگیمون می چرخه ... تا اینجام الحمد الله با همشون خوب بودم کم نیاوردم از اینها تا اونجایی هم که خدا می خواسته به ما روزی داده و ما هم داریم خرج اینها کردیم بالاخره.»

در پاسخ به پرسش اینکه با فرزندانش رفیق هست؟ از آنها راضی هست؟ می گوید: «خیلی خوب دوست ... رفیق بله ... راضی بله چرا راضی نیستم الحمدالله همشون خوبن همینکه سالمن تا اینجا تونستیم تا اینجا رسوندیمشون از اینجا به اونورش هم خدا بزرگه». در مورد تماشای تلویزیون می گوید: «مثلاً این فیلم هایی که تلویزیون می گذاره خانوادگی که می گذارن نگاه می کنیم ... شبها خسته ایم صبح بلند می شیم می ریم عقب کار و زندگی.»

مادر نیز در مورد مطالعه و تلویزیون می گوید: «ما که سواد نداریم ... خوب آدم اگه بدونه ما که سواد نداریم که بتونیم کتابهایی ولی خوب از راه رادیو تلویزیون یه چیزهایی می گن ما هم گوش می کنیم.»

در مورد ورزش پرسیده شد. در حالی که یک جفت میل در کنار سالن بین دیوار و کُمد مشاهده می شد پدر می گفت: «ورزش من می کنم ... میل های ورزشی همیشه دارم ... صبحها ورزش می کنم.»

در مورد هنر پدر می گوید: «هنری نه ... هیچی بلد نیستم یه راننده هستم که صبح می رم ... اگه یه جا هم هنرم اینه که اگه یه جا اثاث خونه هم دارن کمک می کنم می گم ثواب داره بگذار تو ماشین بریم این هنر منه.»

در مورد زندگی معتقد است که: «زندگی همه اش یه چیزی هست واقعاً یه آبی که موج می زنه همین جوهره ... عمر آدم هم همین جوری می گذره شما الان حساب کنید یک دفعه چشم می گذاری رو هم ۲۴ ساعت از عمرت گذشت ... الان من مدرسه که هنوز اون سال نرفتم الان تو پیری، پیرمرد شدم هنوز یادمه مثل اینکه دیروز بوده اصلاً دیروز بوده اینها همین جور روشنه ... زندگی هم یه جوری هست زود می گذره چشم بهم بگذاری عمر آدم می گذره زندگی هم می گذره دیگه یا کم یا زیاد.»

پاسخ پدر در مورد رضایت از زندگی چنین است: « این چهار روزه دنیا ارزشی نداره که آدم بخودش سخت بگیره ... آره راضیم.» و در مورد نقشه برای فردا: « فردامون دست خداست نقشه ای ما نداریم بکشیم.»

تلاش بی وقفه این پدر برای پدر، مادر، خواهرها و برادرهایش سپس برای همسر و فرزندانش آنها با روحیه ای بسیار بالا و با اشتیاقی وصف نشدنی، نشانی از درک بالای این پدر بی سواد از زندگی و از همان اندک چیزهایی که به گفته خودش از برنامه های غنی و خوب تلویزیون گرفته است می باشد. در واقع، این افکار و اعمال نشان از شناخت همان اندک اطلاعات کسب شده و هوش هیجانی خوب وی هستند.

در همین راستای دانش آکادمیک پایین و شناخت بالا، مادری کم سواد (در حد دبستان) سی و هشت ساله با مطالعه قرآن و شرکت در مراسم تفسیر قرآن و پی گیری اخبار توسط تلویزیون و شرکت در مسجد محله به بالا بردن آگاهی خود کمک کرده بود. این فرد نیز ضمن فقیر بودن کمال رضایت از زندگی خود را داشت.

در مورد موفقیت معتقد است: «زندگی و مادیات یه چیزیه که من معتقدم خیلی دست ما نیست چون به این اعتقاد دارم که روزیها تقسیم شده است و اما حالا علم ... علم به نوعی میشه گفت معنویات رو به دنبال داره و ... به خاطر همین خوب علم و معنویات مهمتر هست چون یک انسان مادی ... یعنی به تنها مادی نمی تونه زندگی موفق داشته باشه چون مادیات چیزیه که بالاخره از بین خواهد رفت ... فقط اون چیزی که برای انسان می مونه علمه یعنی انسان در هر سنی بهش احتیاج داره می تونه استفاده کنه مشروط بر اینکه علمی باشه که استفاده مطلوب ازش بشه.»

علم را اینگونه تعریف می کند: «چه جور بگم علم رو چه جور بشه تعریفش کرد اینکه ... در هر زمینه ای می شه به قول حضرت امیر علم اون چیزی که به انسان نفعی بده نفعی یا حالا برای زندگی دنیاش یا زندگی که در اونور خواهد داشت. حالا یه نفر می ره در راه فقه، یک نفر می ره تا دکترای می ره ... بالاخره خدمت به ... خلق و به درد این دنیاش میخوره حالا دیگه ... هر کس که مایل باشه این بستگی به میل افراد داره که به چه علمی علاقه داشته باشن که به دنبالش برن.»

در تعریف دین معتقد است: «مجموعه قوانینی که ... انسان ... برای حفظ روحش ... به جایی می رسه ... دنیاش فرضا ... یعنی نفسش و دنیاش رعایت می کنه اینها رو می شه دین گفت ... اون چیزهایی رو که خدا برای ما مقرر کرده و ما باید اطاعت کنیم.»

وی این گونه ذهنش را پرورش می دهد: «همین روضه خونی ها می شه گفت توی همین ماهی که در پیش داریم الان ... ماهی هستش که حالا ... می شه گفت آدم رو قشنگ دگرگون می کنه از جهت اینکه که به خورده زنگاره هایی دل می گیره و تو این مراسم روضه خونی و اینها ... از طرف دیگه هم که که واقعا می شه گفت چون الان به زندگی ماشینی هست نمی شه شادابی و نشاط رو باهر چیزی بدست آورد اون سبک شدن و پاک شدن روح هم به چیزیه که به وسیله این جور چیزها باید بدست بیاد.»

زمانی که این زن برای تلویزیون می گذارد و برنامه هایی که انتخاب می کند: «حالا یک وقت یک سخنرانی باشه که بهش علاقه مند باشم یا فرضا یک برنامه آشپزی باشه ... از این جور چیزها یا مثلا پای اخبار بنشینم و نمی دونم سریال خاصی رو مدام دنبال کنم یعنی به طور مداوم یا فیلم سینمایی رو بتونم از اول تا آخرش ببینم.»

در مورد مطالعه می گوید: «می شه گفت بله ... حالا فقط در حد ... چیزهای مذهبی، حالا علمی هم باشه حالا تک و توکی طوری که به رابطه ای با مذهب داشته باشه بله.»

ضمن اینکه از زندگی راضی است و معتقد است بهتر از این هم می تواند بشود، می گوید: «زندگی یعنی ... ادامه حیات به اون شکلی که خداوند برای انسان مُقدر کرده چون اگر انسان توی خواسته های دل خودش باشه ممکنه به سری معیارهایی رو داشته باشه ولی چون قطعاً توی همون هوای نفس انسان رو به جای خوبی نمی کشونه ... بهتره که اونیه که مورد رضای خداست اون رو ببینیم ... چون اون به نفع دنیا و آخرتشه و می گم انسان چه بسا خواسته هایی توی زندگی داشته باشه بخواد پی اونها بره ... ولیکن بهتره که اینطور نباشه یعنی کلاً یک زندگی خوب و موفق و یک زندگی ایده آل زندگی هستش که انسان برایش مشکلی پیش نیاد خطایی نکنه که بعد برایش ایجاد مشکل بکنه.»

دانش پایین و شناخت پایین: پدری دیگر بیشترین وقت خود را جهت فراهم نمودن رفاه مادی زندگی خانوادگی صرف می کرد، لذا، وضعیت مادی نسبتاً خوبی داشت. این پدر نیز

معتاد به مواد مخدر بود.^۱ در واقع، سبک زندگی او به غیر از رفاه مادی خانواده، خوب نبوده و چندان کنترل زندگی در اختیارش نبود. اهل ورزش نبود. خیلی کم فقط مطالعه روزنامه داشت. در مورد گذران وقت می گوید :

«من که همه اش دارم کار می کنم زحمت می کشم تا زندگی خوبی برای بچه هام درست کنم ... البته تربیت بچه ها بیشتر با خانم هست چون من ... کمتر تو خونه حضور دارم. اینطوری بهتر است ما تقسیم کار کردیم.»
در مورد مطالعه می گوید : «من هر روز روزنامه می خرم نگاهی بهش می اندازم ... ببینم تو دنیا چه خبره.»

زمانی که از او پرسیده شد اوقات فراغت را چگونه می گذراند و در مورد تلویزیون و رفتن به سینما می گوید : «من بیشتر وقتم سر کار می گذره ... بعد وقتی تو خونه ام تلویزیون روشنه حالا به چیزی ببینم ... سینما که نه می رسم و نه حوصله دارم.»

دانش بالا، شناخت بالا؛ پدری که تحصیلات دانشگاهی داشت، اولاً، از وضع مادی متوسطی برخوردار بود. ثانیاً، بیشترین وقت او به کارهای هنری (مانند شنیدن موسیقی های سنتی و فولکلوریک تمام دنیا) و فرهنگی (مطالعه) می گذشت. بنابراین، خیلی مطالعه می کرد. اهل ورزش بود. همسر او نیز با تحصیلات در سطح فوق دیپلم به مانند شوهرش مشغولیات فرهنگی داشت. هر دو از زندگی خود کمال رضایت را داشتند. همسر او با مدرک فوق دیپلم معلم دبستان است.

در مورد جایگاه فرزند پدر خانواده می گوید : « من فکر می کنم به در واقع حکم در طبیعت انسان هستش که این حکم لذت خانواده داشتن را به آدم در واقع حکم دیکته می کند، آدم بیش از اینی که فکر می کنه مثلاً چی هست، در واقع چرا ازدواج و چرا فرزند دار می شه این نسخه توی مغزش نوشته شده یعنی انگار زندگیش ناقصه خود من علیرغم اینکه هیچ کمبودی نداشتم به روز احساس کردم که حالت افسردگی دارم و خوب دلم می خواد ازدواج کنم من فکر می کنم بچه دار شدن هم در واقع بهتره که، پایه هیچ علتی رو

۱- چهره این پدر کاملاً مشخص بود که معتاد است. ضمن اینکه بعد از مصاحبه مادر رسماً این مسئله را مطرح کرد و نگرانی خود را اول از اینکه ممکن است فردا فرزند پسرش نیز آلوده به مواد بشود و دوم اینکه اگر شوهر آینده دخترش هم معتاد از کار در آید و او نمی تواند انتقادی بکند، عنوان کرد.

براش نتراشیم اصلاً جزء بدیهیات انسان یعنی در واقع بگیم حاصل لذت بخش حیوانی انسان.»

در تعریف موفقیت در حوزه مادی، علم و یا معنویات پدر می گوید: «از بدیهیات بگذریم معنویات ... ببینید چون واقعاً بدیهیات گره خورده با ثروت با دارایی و بدیهیات هم متفاوته مثلاً در یک روستا سه میلیون تومن بدیهیاتش، دو میلیون تومن در یک جایی مثلاً صد ... من دنیای ایده آلم دنیایی است که ... این نیاز حیوانی انسان، نیاز غریزی یعنی اینکه سر پناه داشته باشیم، غذا داشته باشیم لباس داشته باشیم و توانایی اجتماعی بودن که طریق اجتماعی رو هم که خدمت تون از دیدگاه خودم عرض کردم انسان انبوه اجتماع بزرگ نیست اجتماع خانواده یعنی در واقع در حدی که در فامیل خودش سر شکسته نباشه به مادیات احتیاج داره ولی من طالب بیشترین نبودم و خانم هم اگر بوده بهر حال چند ساله داریم با هم زندگی می کنیم ... نه اینکه محکومش کنم می گم که باید دید که بابتش چی می دی و چی می گیری اگر واقعاً حظم بیشتره جایی که ... صحبت از مثلاً معنویاته من لحظات برام بسیار شیرین تره کلاً می تونم بگم که ... جدای بدیهیات معنویات رو دوست دارم.»

در مورد اینکه زن و مرد در جریان کارهای یکدیگر هستند مادر این گونه پاسخ می دهد: «دقیقاً یعنی من می رم سرکار بر می گردم تمام اتفاقات ریز روزانه رو ... می آم می گم و ... چون اگر در واقع استقبال نمی کرد شاید این موضوع رو من هم در واقع این عادت رو ترک می کردم ولی چون دیدم ایشون هم استقبال می کنه اصلاً دیگه شده این برامون یه عادتیه که دیگه فکر نمی کنیم که مثلاً فرض کنید داریم چیز از دست می دیم در واقع ... لذت می بریم این کار رو کاملاً.»

و پدر تاکید می کند: «اصلاً ذوقمون اینه ... نه اصلاً لذتبخشه من مادرم تا زنده بود اصلاً می دودیم به مادرم بگم و خوب به همسرم طبیعتاً ... حتی اگر یک بیت شعر بگیم ... حتی یک چیزهایی که احساس می کنم که حالا زیاد هم چیز نیست ... یه چیزهایی رو حتی لذت داره برام که می دونم ایشون که گوش می کنه.»

در تعریف علم پدر خانواده معتقد است: «علم یعنی شناخت ... حالا نمی دونم ... یعنی واقعاً تعریفش کنیم. علم شناخت و تسلط هستش بر چیز نا شناخته این تعریف علمه به زعم من. البته قطعاً هزاران تعریف داره یعنی شما در واقع یک دوره ای رو اگر قانونمند

کنید یک پدیده ای رو قانونمند کنید بسیار لذت می برید دیگه یعنی قابل تکرار بشه، قابل مشاهده آزمایش بشه ... خوب طبیعتاً این در همه چیز این قانونمندی حاصل علمه و انسان قانونمندی رو دوست داره. عجیبه انسان در دنیای پویا و متحول و خودش کاملاً در چپروت ... عجیب علاقه داره که تثبیت کنه همه چیز رو این برای من واقعاً یک پارادوکسه که چرا ما در این قانونمند کردن تثبیت ... که شما دیگه دوباره دنبالش نرو هزارسال پیش اینجوری شد باز هم می شه این قانونمندی رو چون دوست داره خوب ... باضافه اینکه خوب در وجود انسان کنجکاوی هست. ناشناخته ها رو دوست داره بشناسه و خوب ابزارش رو هم یواش یواش مهیا کرده قراردادهای کلانسی و بعد برای نوشتن و الفبا و چی و چه برای اینکه خوب دوست داره در واقع هر چیزی رو رمزش رو کشف می کنه به دیگران هم بگه کشف رو دوست داره اگر علم رو به این معنی بگیریم.»

در مورد این پرسش : حالا این شناخت و قانونمند کردن و کشف در زندگی انسان هم تاثیر می گذاره؟ وی ادامه می دهد : «بسیار تاثیر می گذاره یعنی واقعاً عمر آدم رو هزار برابر ده میلیون برابر کرده یعنی واقعاً خیلی آدمها رو می بینی که تکرار مکررات می کنند و خیلی آدمها رو می بینی که تکرار ندارند ... و اینجا فقط زمانه دیگه یعنی عمره چون بهر حال عمر مفیدش چهل ساله پنجاه ساله اگر سر و تهش رو اگر بتونی کسی یک چیزی رو تکرار می کنه با کسی که یک چیزی رو می فهمه که اصلاً احتیاج به تکرار نیست این نتیجه اش یعنی عمرش رو زیاد می کنه، عمر مفیدش رو زیاد می کنه.»

همسر وی در مورد علم این گونه فکر می کند : «فکر می کنم در واقع ارضاء کنجکاوی خود آدم هستش که به سمت علم کشیده می شه ... در کودکی که آدم می ره سراغ علم شاید این شناخت رو نداره اون باوری که می گیره در واقع از بزرگترهاش و پدر و مادرش و ... اون شخصیهایی که تو جامعه دور و بر خودش می بینه مثلاً فرض بکن آرزو می کنه که ای کاش دکتر باشه و اونچه را که می بینه که اون به اون دکتری رسیده اینه که بایستی این سیر رو طی بکنه تا بتونه برسه به اونجا و در واقع کنجکاوی می شه که چطور اون دکتر شده این کنجکاوی که خودش رو که ارضاء کنه در واقع می ره به سمت علم کشیده می شه ... تاثیر پذیرش تو جامعه هم خوب در واقع اصلاً نمی شه ... فکر نمی کنم کسی باشه بگه تاثیر پذیری علم توی جامعه مثلاً بده کمه، یعنی هر چقدر

علم آدم بالاتر بره مطمئناً جامعه خیلی پویا تر و در واقع تثبیت شده تری خواهد داشت چون همه به یک نقطه می رسند و قطعاً ... زندگی بهتری خواهند داشت.»

در تعریف هنر پدر می گوید: «هنر در واقع تاریخ لاینقطع یک ملت در واقع اخصی است از فرهنگ اگر بگیم فرهنگ دایره ای بزرگ ... هنر دایره کوچیکی است در دل فرهنگ و تفاوتش با تاریخ لاینقطع بودن تاریخ در واقع تعریفی رو به فرهنگ بدیم این دوره می شه هنر که از جنس فرهنگه یعنی در واقع تعریفی رو به فرهنگ بدیم این تاریخی است که قطع نشده که در افراد طبیعتاً هنر یه چنین چیزی است.» و در مورد مشغولیات هنری می افزاید: «من خوب علاوه بر سینما که تخصصمه و بالاخره یه جورى توش کار کردم که خودش بازیه مجموعه هست طبیعتاً ... آره ادبیات، شعر، قصه می نویسم فیلمنامه هم می نویسم گاهی، گاهی هم برای خودم می نویسم دستی به نقاشی دارم و یه چیزهایی رو می کشم همین جا به دیوار هست.»

در مورد موسیقی و زمانی که برای آن می گذارد می گوید: «بیشتر موسیقی ناشناخته ... هم موسیقی به اصطلاح سنتی خودمون رو دوست دارم که خوب البته کار هم کردم ... عمدتاً هم می شناسم که چی دارن می گن یعنی چه گوشه ای از چه دستگایه که می زند که خوب می تونه یه مقدار هم تعصب باشه هم تداعی باشه بهر حال لذتش ولی منهای اون موسیقی عربی خیلی دوست دارم. موسیقی کلاسیک واقعاً دوست دارم بخصوص عرض کردم روسها رو بخصوص منطقه بالای قفقاز رو واقعاً خیلی دوست دارم. بعد عمداً تُرک خیلی دوست دارم از رادیو استفاده می کنم و منهای اخبار ... معمولاً روزی ۴ ساعت از رادیو گوش می دم.»

وی علیرغم مشکلات ورزش می کند: «من علاقه مند بودم به جهت اینکه کمرم رو جراحی کردم ناتوان تر تقریباً نسبت به قبل هم شدم. اینه که یه مقدار به قول معروف دست به عصا اگر کاری رو بخوام بکنم. ورزش قبلیم هم که متاسفانه دوچرخه سواری بود و ... عمدتاً کوهنوردی ... که دوچرخه سواری رو که حالانته ... ولی کوه رو گاهی می رم برای سنم فکر می کنم تحرکم خوبه چون ۵۶ هفت سالمه ... با علم به این که جراحی کمر کردم هنوز توان جسمی دارم.»

این پدر ضمن رضایت کامل از زندگی، آن را اینگونه تعریف می کند: «اتفاقاً آره می گه پیش از آنی که دمد سبزه سر از خاکم کاش دل عارف هوس سبزه و صحرا می کرد

زندگی واقعاً این نیست که یه فیلم خوب یا یه فیلم بد یه فیلم جذاب وقتی که خوردش می‌کنیم می‌رسیم به واحدی به نام پلان... زندگی هم مجموعه‌ای از لحظات است که این لحظات به زعم من موقعی زیبا است که در طبیعت غرق بشه... حالا این نیست که حالا برم وسط گل و گیاهها یعنی در واقع اون مجموعه کائنات رو تو خودم حس می‌کنم و اون موقع اون لحظه برام زیبا می‌شه و شاید بارها باز بهش بر میگردم این در واقع یه تعریفه یه تعریف زندگی. پدرم می‌گفت کاروانسرای دو دره از این ور می‌آیی در ورود از اون ور باید بری. یک حسی به من می‌گه که عجله است زندگی یعنی عجله و در واقع تعریفی که فروید می‌کنه که... حیات و مرگ... که نهایتاً مرگ پیروز می‌شه یعنی جدایی است بین حُب حیات و حُب مرگ... این دو نوع حُبِ حالا... بین حیات طلبی و مرگ طلبی فوته که پیروز می‌شه... مرگ نیست خود مرگ خواسته است.»

به راستی این پاسخ‌های صریح و صادقانه مصاحبه‌شوندگان گویای مطالب بسیار جالب و روشنی هستند. اندازه و نوع سرمایه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنان کاملاً مشخص است. نگرش آنان به مسائل مختلف و فعالیت‌های شان در زندگی روزمره نیز معلوم و واضح است. سطح دانش، آگاهی‌ها و شناخت آنان را می‌توان در این افکار و اعمال روزمره مشاهده کرد. در نتیجه، می‌توان فهمید چقدر دانش توانسته است در زندگی فردی نقش داشته باشد و یا نداشته باشد. و از همه مهمتر، برتری هوش هیجانی را بر هوش ادراکی می‌توان در این اظهار نظرها و اعمال روزمره مشاهده کرد.

مشاهده دانش و شناخت

در مورد فعالیت آشکار والدین فقط به یکی از بخش‌های مهم سرمایه فرهنگی، یعنی میزان و نوع مطالعه آنان می‌پردازیم. میزان مطالعه را بر اساس پاسخ‌های مردان و زنان به چهار بخش: خوب، متوسط، کم، و اصلاً تقسیم کردیم. منظور از مطالعه خوب: هر روز حد اقل یک ساعت و بیشتر، متوسط: هفته‌ای چند ساعت، و کم: گه‌گداری در روز یا در هفته فرصتی که پیش بیاید، مورد نظر می‌باشد.

جدول شماره ۳: زمان مطالعه مردان و زنان

| جنس | میزان مطالعه | | | | |
|-------|--------------|-------|-------|------|-----|
| | خوب | متوسط | کم | اصلا | جمع |
| مردان | فراوانی | ۸ | ۸ | ۱۳ | ۵ |
| | در صد | ٪۲۳,۵ | ٪۲۳,۵ | ٪۳۸ | ٪۱۵ |
| زنان | فراوانی | ۹ | ۱۳ | ۱۱ | ۴ |
| | در صد | ٪۲۴ | ٪۳۵ | ٪۳۰ | ٪۱۱ |

در سطح مطالعه خوب، در ضمن کم بودن میزان مطالعه، مردان و زنان تقریباً برابرند. میزان مطالعه متوسط، زنان بیشتر از مردان دارند. مطالعه کم و اصلا، نزد مردان و زنان تقریباً یکسان می باشد.

از نقطه نظر تحصیلات نزد زنان در سطح دیپلم، بیشترین بخش مطالعه را بخود اختصاص داده است، ولی در مردان یکسان می باشد. البته از سطح لیسانس و بالاتر مطالعات (در زنان و بیشتر در مردان) بیشتر تخصصی می شود. از نقطه نظر شغل، کارمندان مرد بیشتر از شغل آزاد مطالعه می کنند. ولی در زنان بر عکس، زنان خانه دار بیشترین مطالعه را داشتند. در مورد درآمد، افراد خیلی محروم و مرفه گروه ما کمتر مطالعه می کنند. در واقع، از این نظر افراد با درآمد متوسط بیشتر از بقیه طبقات مطالعه می کردند. از نقطه نظر نوع مطالعه، مردان غالباً روزنامه و یا کتابهای تاریخی و تعدادی ادبیات می خوانند. چون تعدادی از آنان در ارتباط با تحصیلات خود کار می کنند مطالعه علمی در راستای کار آنها می باشد. در حالی که زنان بیشتر مطالعات روان شناسی، خانواده و خواندن قرآن و بعضاً مطالعات دینی زمان مطالعه آنها را پر می کند. ضمناً زنان بیشتر از مردان رمان می خوانند. همچنین، تعدادی از افراد فقط یک نوع مطالعه داشته، در حالی که تعدادی دیگر در چند زمینه مطالعه می کنند.

از نقطه نظر منطقه شمال و جنوب نیز تفاوت هایی مشاهده شد. در جنوب شهر، زنان و مردان بیشتر از شمال رمان می خوانند. مطالعات علمی تخصصی در مردان شمال بیشتر از جنوب بوده ولی در زنان شمال و جنوب مطالعه علمی خیلی کم داشته اند.

مطالعات سیاسی مردان در جنوب بیشتر از مردان شمال بوده ولی زنان کمی برعکس می باشند. مطالعات روانشناسی زنان شمال کمی بیشتر از جنوب می باشد. مطالعات

مذهبی مردان در شمال و جنوب تقریباً یکسان است. ولی در جنوب زنان بیشتر از شمال مطالعات مذهبی دارند.

به صورت خلاصه بر اساس نتایج پژوهش حاضر می‌توان در مورد مردان و زنان این گونه عنوان کرد که، آنانی که در سطح دیپلم و فوق دیپلم هستند، نسبتاً بیشتر از بقیه سطوح مطالعه (از هر نوعی) می‌کنند. تقریباً همین افراد به یک فعالیت هنری (گلسازی، سفالگری و غیره) غیر از مطالعه و کارکردن مشغول می‌باشند. ضمناً یا کمتر تلویزیون می‌بینند و یا در صورت تماشای تلویزیون، بیشتر و یا هم میزگردها و بحث‌های کارشناسی و در مردان علاوه بر این برنامه‌ها، اخبار را نیز می‌بینند. به عبارتی، این گونه زنان و مردان طبق تفکر بوردیو، دارای سرمایه‌های فرهنگی بالایی هستند. اولاً، سطح تحصیلات خیلی بالا ثانیاً، وضعیت اقتصادی در این امر نقش مهم و چشمگیری نداشت. فقط وضعیت فرهنگی یا عادت واره یا شناخت بود که نقش اصلی را ایفا می‌کرد. لذا تفکر بوردیو در این زمینه کاملاً صادق بوده و به مانند نتایج ما بود.

در کل، این حالت‌ها کمی بیشتر در زنان و مردان مقیم جنوب نسبت به شمال شهر مشاهده می‌شود. شاید بتوان گفت که افراد جنوب شهر به یک بیداری نسبی نسبت به هموعان شمال شهر رسیده‌اند. با توجه به اینکه یک چرخه مطالعه، دیدن برنامه‌های میزگرد و بحث‌های کارشناسی و سپس مطالعه بخصوص بیشتر در زنان وجود دارد، نمی‌توان گفت کدامیک از این عوامل (مطالعه یا تماشای میزگردها) آغازکننده این چرخه بودند. ولی شاید بتوان گفت که کمی سیاسی‌تر بودن آنان نسبت به هموعان شمال شهر این انگیزه و حرکت را در آنها بوجود آورده و تقویت کرده است. یعنی اینکه آنها بیشتر اخبار می‌بینند، پس سیاسی شده‌اند. یعنی بیشتر از افراد ساکن شمال در فضای سیاسی قرار دارند.

بر عکس، زنان و مردانی که کمتر مطالعه می‌کردند، بیشتر برنامه‌های معمولی (سریالها) تلویزیون را می‌دیدند و کمتر میزگردها و بحث‌های کارشناسی را پیگیری می‌کردند. یعنی، چرخه مطالعه کم و برنامه‌های معمولی تلویزیون در مورد آنها صدق می‌کند.

از این رو، به عنوان نتیجه نهایی می‌توان گفت که مردان و زنانی که به مطالعه بخصوص سیاسی، مذهبی، اجتماعی و موضوعاتی مانند روانشناسی و خانواده که هم مشکلات آنان را حل می‌کرد، بودند، هم این مطالعات در حوزه علوم انسانی بود، غالباً برنامه‌های سیاسی و میزگردها را پیگیری کرده و شناخت بیشتر و بهتری نسبت به خود و

زندگی داشته و نسبتاً کنترل جوانب مختلف زندگی خود را داشتند. یعنی می توان گفت که این افراد از هوش هیجانی خوبی برخوردار هستند. همان گونه که ذکر شد این امر در جنوب شهر تهران بیشتر دیده می شد که به آگاهی بیشتری نسبت به افراد ساکن شمال شهر رسیده بودند.

از آنجایی که تنها تفاوت فاحش و مشخص بین زنان و مردان شمال و جنوب شهر در نمونه های مورد مطالعه ما دیده شد، شرکت بیشتر افراد جنوب شهر در نماز جمعه بود. از این رو، شاید بتوان گفت شرکت در نماز جمعه و شنیدن اخبار سیاسی و تحلیل های سیاسی توسط ائمه جمعه عاملی بوده است و راهی بوده است که این افراد علاوه به کسب اطلاعات، به تفکر وادار شده و به شناخت بیشتری رسیده اند. ضمن این که اینگونه افراد نسبت به حکومت در مقابل شمال شهری ها نقادتر بوده و نقدهای جدی تر و عمیق تری نسبت به زنان و مردان شمال شهر در مورد مسئولان حکومت داشتند. بنابراین، شناخت و آگاهی های سیاسی بیشتر زنان و مردان جنوب نسبت به هموعان شمال شهر، باعث شده که آنان واقعیت گراتر بوده و از زندگی تخیلی و رویایی دورتر بودند. لذا، احساس کنترل زندگی و امنیت در آنان قوی تر می بود. از این رو، آنان نسبت به زنان و مردان ساکن شمال شهر، کمتر از مشکلات روانی و خانوادگی و حتی اجتماعی رنج می بردند. تنها مشکل آنان طبق گفته هایشان معیشتی بود.

بحث و نتیجه گیری

در این پژوهش بر این بودیم تا تفاوت بین دانش و شناخت و اثرات این دو عنصر را در زندگی روزمره تعدادی از افراد جامعه مورد بررسی قرار بدهیم. زیرا بر این باوریم، افکاری که داریم و رفتارهایی را که در زندگی روزمره انجام می دهیم، مُعرف و یا بر ساخته از دانش و شناختی است که داریم.

پس از تحلیل محتوای مصاحبه ها و بررسی دقیق و عمیق داده ها و سپس مقایسه بین افکار، رفتار، روزمره گی (لوفور، ۱۹۶۸، آلبرو، ۱۳۸۰)، نوع زندگی و سبک زندگی (بورديو، ۱۹۹۶ و بنت، ۱۳۸۶) در نمونه های مورد مطالعه خود نتایج قابل تعمقی را به دست آوردیم. اولاً، دانش به تنهایی نتوانسته بود در همه نمونه های ما به شناخت تبدیل

بشود. یعنی افرادی با دانش بالا ولی داشتن انحرافات مغایر با محتوای دانششان (یک جراح و یک پزشک) و همچنین دارای زندگی های مشکل دار و به هم ریخته ای، بودند. ثانیاً، افرادی با دانش کم رسمی نهادی شده یعنی مدارک تحصیلی (دانشگاهی و غیر رسمی) توانسته بودند به شناخت خوبی دست یافته و اثرات این شناخت را در زندگی روزمره شان شاهد بودیم. با تعمق به گفته ها و فعالیت هایشان متوجه شده که عواملی در افزایش شناخت آنان نقش داشته است. به نظر می رسد یکی از این عوامل مهم و اساسی برای اکثریت این گونه افراد مطالعه کتاب، دیدن برنامه های غنی تلویزیون مانند سخنرانی ها، میزگردها و بحث های کارشناسی است. آنان در گذر از این صنایع فرهنگی (یونسکو، ۱۳۸۰) توانسته بودند تا دانشی را کسب کنند و با تعمق بر روی دانش کسب شده آن را به شناخت تبدیل کنند. در واقع، از این طریق آنان سرمایه های فرهنگی خود را ارتقاء داده بودند که در زندگی روزمره شان و در سبک زندگیشان تاثیر گذار بوده است. به عبارتی، شاید این منابع فرهنگی تفکر برانگیز بوده و یا آنان نحوه فکر کردن را با این دانش ها آموخته بودند. به هر حال، این افراد با زندگی خود هوشمندانه برخورد می کردند. به عبارتی، در اینجا بحث هوش هیجانی (گلمن، ۱۳۸۰) آنان که امری اکتسابی است مطرح بود. این گونه افراد از شناخت خوبی برخوردار بودند. گفته های پدر دوم مورد مطالعه ما که در زندگی روزمره اش وجود داشت، موید این نکته است. ضمناً متوجه شدیم که سطح تحصیلات آنان و وضعیت اقتصادی شان در این شناخت نقش مهم و اصلی را ایفا نمی کردند. مانند مادری که در ضمن زندگی فقیرانه ولی با استفاده از بخش هایی از برنامه های رسانه ها (سخنرانی، میزگردها و بحث های کارشناسی) و شرکت در جلسات سخنرانی توانسته بود در عین کم سواد بودن، دانش و آگاهی خود را ارتقاء داده و با اندیشیدن و تعمق بر روی این دانستنی ها آنها را به شناخت تبدیل کند. به عبارتی از هوش هیجانی خود بهره برد. همچنین، ساکن منطقه محروم جنوب و یا منطقه مرفه شمال تهران بودن نیز در این مورد تفاوتی را نشان نمی داد. به عبارتی به تعبیر بورديو (۱۹۸۹) که در بین سرمایه های مختلف انسان، سرمایه فرهنگی مهم تر و تاثیر گذار تر از بقیه سرمایه ها در هدایت رفتار انسان و در سبک زندگی انسان می باشد، این نظریه در جامعه ما نیز به مانند نتایج پژوهش نوغانی که در حوزه آموزش و پرورش انجام داده بود، (نوغانی، ۱۳۸۶) تایید می شود.

در واقع، این گونه می توان عنوان کرد که ما انسان ها اعمال و رفتارهایی را در زندگی روزمره انجام می دهیم، زیرا اولاً، غالباً آنها را قبول داریم ثانیاً، آن رفتارها احتمالاً از ارزش ها و هنجارهایی تبعیت و پیروی می کنند. یعنی، ما آن ارزش ها و هنجارها را پذیرفته، درونی کرده و قبول داریم که انجام می دهیم. به عبارتی، یک رابطه ای بین ذهن ما و رفتار ما وجود دارد (فروید، ۱۳۸۴). ویتگنشتاین نیز به نقل از تریگ "ماهیت قاعده مندی کردارهای انسان را مورد تاکید قرار می دهد." (تریگ، ۱۳۸۴ : ۴۷) که بدون شک کردارها از ذهن انسان ها تبعیت می کنند. با وجود این، ذهن دارای دانسته ها و عناصری است که حتماً همه آنها را ما باور نداریم، بلکه به آنها واقف هستیم، فقط آنها را می دانیم. قاعدتاً ما دانسته هایی را که قبول داریم انجام می دهیم. یعنی، این نوع دانسته ها به شناخت تبدیل شده اند که به عمل در می آیند. بنابراین، همه دانستنی های ذهن ما تبدیل به شناخت نشده اند، یعنی باور نشده اند (شمس، ۱۳۸۴). زمانی که امری باور بشود، درونی شده و نهادینه خواهد شد و تا ضد آن به فرد ثابت نشود، در ذهن وی باقی خواهد ماند. همان گونه که در سطح کلان به باور پوپر هر نظریه ابطال نظریه قبلی را به همراه دارد. (پوپر، ۱۳۷۷) لذا، تا زمانی ما عملی را انجام می دهیم که آن عمل مورد تایید ما است.

علم و دانش دانستن را به دنبال دارد و یا دانستن دانش را به دنبال خواهد داشت. ولی حتماً دانش به شناخت تبدیل نشده و به همین خاطر حتماً (به مانند جراحی که معتاد بود)، به رفتار منجر نخواهد شد. به عبارتی، در دانش معلومات است که در انسان افزایش می یابد و انسان با آنها آشنا می شود. ولی در شناخت قدرت تحلیل گری، توان پردازش گری و دارا بودن استراتژی یا راهبردی نهفته است. مثال راننده معرفی شده و زن کم سواد گویای این نکته است. بنابراین، می توان گفت که ما حتماً نیاز به دانش هستیم، ولی باید بتوانیم آن دانش را پردازش و تحلیل کنیم. یعنی، دانش لازم است ولی کافی نیست. لذا، دانشی که با شناخت همراه باشد به عمل در خواهد آمد و در زندگی روزمره عینیت خواهد یافت. برای مثال زمانی که دو پزشک با سطح آموزشی یکسان و نمره قبولی مشابه، فارغ التحصیل از یک دانشگاه هستند، یعنی هر دو به یک دانش و به یک اندازه واجد دانش هستند، ولی در زندگی روزمره بین آنان تفاوت هایی وجود دارد. بخصوص اگر یکی مثلاً انحرافی مانند اعتیاد داشته باشد (نمونه مورد مطالعه ما). در این حالت می توان گفت اولاً، هر یک دارای دانش یکسانی هستند. دوماً، هر یک دارای عادت واره های

متفاوتی هستند. سوما، دانش آنان نتوانسته است در این بخش از زندگی روزمره آنان عینیت بیابد، یعنی زندگی مشابهی ندارند. حتی اگر بپذیریم که یکی از محیطی آلوده یا دوستانی ناباب به عنوان سرمایه اجتماعی (کلمن، ۱۳۷۷ و بوردیو، ۱۹۸۹) تاثیر گرفته است، لذا محیط ملاک و عامل اصلی معتاد شدن او است، ولی باز هم این امر مسئله را حل نمی کند. زیرا به نظر ما دانش او (پزشکی = بهداشت و سلامت) نتوانسته به یاری او بیاید. در نتیجه، می توان گفت که هر دو پزشک مثالی ما (هم در این مطالعه و هم در موردهای مردم نگاری خود شاهد این گونه مثالها بوده ایم) در مورد رشته خود و دانش خود به شناخت یکسان نرسیده اند. در واقع، هر دو از هوشبهر (پیازه، ۱۹۸۱) نسبتا مساوی و یا نزدیک به هم برخوردار بوده اند که هم نتوانسته اند در یک دانشگاه قبول شده و از همان دانشگاه پایان نامه خود را اخذ کنند، ولی به باور کلمن (۱۳۸۰) بر اهمیت قائل شدن بر هوش هیجانی می توان گفت که هر دو از هوش هیجانی متفاوتی برخوردار بوده اند که یکی از آنها به دام اعتیاد گرفتار شده است.

در عرصه ها و رشته های مختلف دانشگاهی به مانند رشته پزشکی می توان تفاوت تاثیر دانش و شناخت را مورد بررسی قرار داد. تری یانديس^۱ معتقد است که هر چه مردم بیشتر تحصیل می کنند، از تفکر پیوسته به سوی تفکر مجرد (انتزاعی) تغییر جهت می دهند. شواهد قابل توجهی که روگوف^۱ به دست آورده است، نشان می دهد تحصیلات آموزشی، تاثیری صریح در مجرد کردن ارتباطات دارد، حال آنکه سطوح تحصیلی پایین منجر به شکل های ضمنی، عینی و موشکافانه ارتباطات می شود. (تری یانديس، ۱۳۸۳ : ۳۰۱). وی معتقد است که "تفکر «پیوسته (مرتبط)» با تفکر «جادویی» مشترکات بسیاری دارد. (همان، ۳۰۰) بر اساس نتایج پژوهش حاضر می توان گفت که نظریه برنارد شارلو (۱۹۹۷) و نظریه تری یانديس در ایران جواب نمی دهند. یعنی افرادی که دانشی را کسب کرده اند الزاما، نتوانسته اند محتویات آن دانش را در زندگی روزمره خود به اجرا درآورند. زیرا، در ایران آموزش تفکر (فیشر، ۱۳۸۵) در سطوح مختلف آموزشی هم در مقطع قبل از دانشگاه و هم در مقطع آموزش عالی وجود ندارد. حجم عظیم اطلاعاتی که داده می شود و حفظ کردن محورهای اصلی نهادهای آموزشی ایران هم در مقطع قبل از

آموزش عالی و هم در مقطع آموزش عالی هستند. در نتیجه، از سویی، با پنهان ماندن استعداد های نهفته آموزش گیرندگان و از سوی دیگر، نبود پژوهش در مقاطع مختلف آموزشی ایران بخصوص در آموزش عالی باعث می شود که هوش هیجانی آنان نادیده گرفته شده و تقویت نشوند. فراموش نکنیم که شناخت به مانند دانش و همچنین هوش هیجانی هر دو مقوله ای آموختنی هستند.

آنچه در دنیای امروز مسلم است ما دانش ها را در سطح آموزش عالی تخصصی کرده و آنها را ارتقاء داده ایم. ولی همسان با آنها نتوانسته ایم شناخت آنان را افزایش بدهیم. واقعیات روزمره جامعه ما حاکی از این گفته است. از این که در اطراف خود شاهد افراد با هوشبهر خوب و حتی تحصیل کرده دانشگاهی بوده و با آنها برخورد می کنیم که یا به دام اعتیاد و یا انحراف دیگری کشیده شده اند و یا زندگی راحت، آرام و بدون مشکلی را ندارند. در حالی که، افراد با سطح تحصیلات بسیار کمی را مشاهده می کنیم که زندگی خوب، موفق و خوشبختی را به مانند مثالهایی که مطرح کردیم (مرد راننده وانت و زن کم سواد اهل مطالعه)، دارند. بنابراین، چیزی که دنیای امروز به آن سخت نیازمند است، داشتن دانش تنها نیست، بلکه دارا بودن شناخت، آگاهی و معرفت نسبت به دانش (به مانند پدر مستند ساز و همسرش) است. داشتن تعداد زیادی دانشجو و حتی داشتن فارغ التحصیل های زیاد در رشته های مختلف دانشگاهی مشکل جامعه فعلی ما را حل نمی کند، بلکه داشتن افرادی به جای داشتن مدارک دانشگاهی و یا در صورت داشتن مدارک دانشگاهی، در حد و در سطح آن مدرک علمی، به شناخت و بصیرت علمی رسیده باشند، می توانند مشکل گشای معضلات جامعه ما باشند. یعنی، دانش های آنان عملیاتی شده باشند. در این صورت است که آنان متخصص شده و صاحب نظر و دارای اندیشه خواهند بود. این گونه افراد دارای شناخت می توانند هم باعث پیشرفت خود شده و هم در پیشرفت و توسعه پایدار جامعه مفید بوده و موثر واقع بشوند.

در پایان این نکته قابل طرح است که قصد نداریم نتایج مطرح شده در این مقاله را به همه افراد جامعه تعمیم بدهیم. این نکته حاکی از کم شدن اعتبار و ارزش داده ها و نتایج نمی باشد. زیرا اولاً، نمونه ها کاملاً تصادفی انتخاب شده اند. ثانیاً، معتقدیم که به مانند افراد جامعه آماری این پژوهش هستند آنانی که چنین می اندیشند و رفتار می کنند. ولی برای تایید نتایج به دست آمده بهتر است که این طرح در مقیاس وسیع تر بر روی تعداد

افراد بیشتری به روش کمی صورت بگیرد. در آن صورت برای برنامه ریزی ها و تصمیم گیری ها می توان قاطعانه تر و محکم تر حرکت کرد.

پیشنهاد‌های کاربردی

تفاوت در نوع سبک زندگی روزمره تعدادی از افراد مورد مطالعه پژوهش حاضر حاکی است که تعدادی از افراد با دانش بالا زندگی چندان موفقی ندارند. در حالی که، تعدادی از افراد کم سواد و یا بی سواد (دانش پایین) از زندگی های موفقی برخوردار بوده که باعث پیشرفت خود، اطرافیان و بالتبع جامعه خواهند بود. در نتیجه، می توان مدعی شد که آموزش دانش به تنهایی برای بهبود زندگی افراد و موثر برای پیشرفت جامعه مفید نخواهد بود. ولی همراه با آموزش دانش و علم، آموزش تفکر (فیشر، ۱۳۸۵) می تواند به آنان توان پردازشگری و قدرت تحلیل دانش کسب شده و بدنبال آن کاربرد آن دانش در سبک زندگی و در زندگی روزمره را آموخت. در این صورت است که افراد می توانند هم از زندگی خوبی برخوردار بوده و هم جامعه می تواند با وجود افراد با بصیرت و آگاه، به اهداف توسعه یافتگی خود برسد. امر آموزش علم و دانش توسط نهادهای رسمی (آموزش و پرورش) و غیر رسمی (توسط رسانه تصویری جمعی و سخنرانی های مختلف در جامعه) عملی شده است. ولی امر آموزش فکر یا بالابردن شناخت توسط هیچ یک از این نهادهای آموزشی چندان موفق نبوده است. از آنجایی که بر این اعتقاد هستیم، شناخت به مانند دانش و هوش هیجانی اکتسابی هستند، پس با آموزش می توان شناخت و معرفت را در افراد جامعه ساخت و به وجود آورد.

منابع و ماخذ

۱. آلبرو مارتین (۱۳۸۰). *عصر جهانی، جامعه شناسی پدیده جهانی شدن*. ترجمه نادر سالارزاده امیری. تهران: موسسه انتشارات آزاد اندیشان.
۲. اکبرزاده نسرين (۱۳۸۳). *هوش هیجانی، دیدگاه سالوی و دیگران*. تهران، انتشارات فارابی.
۳. بیتس دانیل و فرد پلاک (۱۳۷۵). *انسان شناسی فرهنگی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران، انتشارات علمی.
۴. پیت اندی (۱۳۸۶). *فرهنگ و زندگی روزمره*. ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان. تهران، اختران.
۵. پوپر کارل (۱۳۷۷). *جامعه باز و دشمنان آن*. ترجمه عزت ا... فولادوند. تهران، انتشارات خوارزمی.
۶. تامین ملوین (۱۳۷۳). *جامعه شناسی قشربندی و نابرابری های اجتماعی، نظری و کاربردی*. ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران، انتشارات توتیا.
۷. تری یانديس هری س. (۱۳۸۳). *فرهنگ و رفتار اجتماعی*. ترجمه نصرت فتی. تهران. نشر رسانش.
۸. تریگ راجر (۱۳۸۴). *فهم علم اجتماعی*. ترجمه شهناز مسمی پرست. تهران، نشر نی.
۹. دارندرف رالف (۱۳۷۷). *انسان اجتماعی*. ترجمه غلامرضا خدیوی. تهران، نشر آگه.
۱۰. دلاور علی (۱۳۸۵). *مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی*. تهران، انتشارات رشد.
۱۱. جینزبرگ هربرت و اوپر سیلویا (۱۳۷۱). *رشد عقلانی کودک از دیدگاه پیاژه*. ترجمه فریدون حقیقی و فریده شریفی. تهران، انتشارات فاطمی.
۱۲. سولسو رابرت. ال. (۱۳۸۱). *روانشناسی شناختی*. ترجمه فرهاد ماهر. تهران، انتشارات رشد.
۱۳. شمس منصور (۱۳۸۴). *آشنایی با معرفت شناسی*. تهران، طرح نو.
۱۴. فروید زیگموند (۱۳۷۹). *آسیب شناسی روانی زندگی روزمره*. ترجمه محمد حسین وقار. تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۵. فروید زیگموند (۱۳۸۴). *تفسیر خواب*. ترجمه شیوا رویگران. تهران، نشر مرکز.
۱۶. فیشر رابرت (۱۳۸۵). *آموزش و تفکر*. ترجمه فروغ کیان زاده. اهواز، نشر ریش.
۱۷. کلمن جیمز (۱۳۷۷). *بنیادهای نظریه اجتماعی*. ترجمه منوچهر صبوری. تهران، نشر نی.
۱۸. گال مردیت و همکاران (۱۳۸۴). *روش های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روانشناسی*. جلد دوم مترجمان، احمد نصر و همکاران. تهران، سمت.
۱۹. گلمن دانیل (۱۳۸۰). *هوش هیجانی. توانایی های محبت کردن و محبت دیدن*. ترجمه نسرين پارسا. تهران، انتشارات رشد.
۲۰. مارشال کاترین و گرچن ب. راس من، (۱۳۷۷). *روش تحقیق کیفی*. مترجمان: دکتر علی پارسائیان و دکتر سید محمد اعرابی. تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی.

۲۱. منادی مرتضی (۱۳۸۰). *موانع اجتماعی و فرهنگی در گفتگوی بین جوانان و بزرگسالان. همایش جایگاه گفت و گوی فرهنگها در بین قشرهای مختلف جامعه*. دانشگاه مازندران، انجمن جامعه شناسی ایران، مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها. ۹ اسفند ماه، بابلسر.
۲۲. منادی (۱۳۸۵) الف. روش کیفی در علوم اجتماعی و علوم رفتاری. *فصلنامه حوزه و دانشگاه*. پژوهشکده حوزه و دانشگاه. سال دوازدهم، شماره ۴۷، تابستان. ص ۸۰ الی ۹۳.
۲۳. منادی (۱۳۸۵) ب. روش تحلیل محتوای متن گفتاری و نوشتاری در علوم رفتاری و اجتماعی. *فصلنامه حوزه و دانشگاه*. پژوهشکده حوزه و دانشگاه. سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز. ص ۲۰ الی ۲۸.
۲۴. منادی (۱۳۸۶). مردم نگاری. *فصلنامه حوزه و دانشگاه*. پژوهشکده حوزه و دانشگاه. سال سیزدهم، شماره ۵۱، تابستان. ص ۱۱۱ الی ۱۳۰.
۲۵. مولکی مایکل (۱۳۸۴). *علم و جامعه شناسی معرفت*. ترجمه حسین کچویان. تهران، نشر نی.
۲۶. نوغانی محسن (۱۳۸۶). تاثیر نابرابری سرمایه فرهنگی بر موفقیت تحصیلی دانش آموزان پیش دانشگاهی در دست یابی به آموزش عالی. در: *فصلنامه تعلیم و تربیت*. سال بیست و سوم. شماره ۳. پاییز. شماره مسلسل ۹۱. ص ۷۱ الی ۱۰۱.
27. Bardin Laurence (1977). *L'analyse de contenu*. Paris, P.U.F.
28. Berger Peter et Thomas Luckmann (1986). *La construction sociale de la réalité*. Paris, Merdiens Klincksieck.
29. Bourdieu Pierre et Passeron Jean-Claud (1971). *La Reproduction, élément pour une théorie du système d'enseignement*. Paris. Les Editions de Minuit. Le sens commun.
30. Bourdieu Pierre (1989). *Le sens pratique*. Paris. Les éditions de Minuits.
31. Bourdieu Pierre (1996). *La distinction, critique sociale du jugement*. Paris, Les éditions de Minuits.
32. Charlort Bernard (1982). *Je serai ouvrier comme papa, Alors à quoi ça me sert d'apprendre?* In : Groupe francais d'éducation nouvelle. Collectif animé par Henri Bassis. *Quelles pratiques pour une autre école?* Paris, Casterman.
33. Charlort Bernard (1997). *Du rapport au savoir*. Paris, Anthrosos.
34. Freud Sigmund, (1989). *Introduction à la Psychanalyse*. Paris ,Petit Bibliothèque Payot.
35. Freud Sigmund, (1989). *Cinqu psychanalyse*. Paris, P.U.F.
36. Hess Rémi (1989). *Le Lycée au jour le jour*. Paris, Merdiens Klincksieck.
37. Hess Remi (1997). *Des Sciences de l'Education*. Paris, Anthrosos.

38. Laplantine Francois (2000). La description Ethnographique. Paris, Nathan, Université.
39. Lefebvre Henri (1968). La vie quotidienne dans le monde moderne. Paris, édition idées nrf.
40. Luze Huber de (1997). L'ethnométhodologie. Paris, Edition anthropos.
41. Mauss Marcel (1992). Manuel d'ethnographie. Paris, Petite bibliotheque Payot.
42. Monadi Mortéza (2003). Les crises d'identité des jeunes iraniens : Les futures acteurs sociaux. In : Iran. Questions et Connaissances. Vol. III. Textes réunis par Bernard Hourcade, Association pour l'avancement des études iraniens, Paris.
43. Piaget Jean (1981). La psychologie de l'intelligence. Paris, Armond Colin.
44. Woods Peter (1990). L'ethnographie de l'école. Paris, Armand Colin.